

انجیل لوقا

ترسان مباش، زیرا که دعای تو مستجاب گردیده است و همسرت ایصابات برای تو پسری خواهد زاید و او را یحیی خواهی نامید. ۱۴ و تو را خوشی و شادی رخ خواهد نمود و بسیاری از ولادت او مسرور خواهند شد. ۱۵ زیرا که در حضور خداوند بزرگ خواهد بود و شراب و مُسکری نخواهد نوشید و از شکم مادر خود، پسر از روح القدس خواهد بود. ۱۶ و بسیاری از بنی اسرائیل را به سوی خداوند خدای ایشان خواهد برگردانید. ۱۷ و او به روح و قوت الیاس پیش روی وی خواهد خرامید، تا دلهای پدران را به طرف پسران و نافرمانان را به حکمت عادلان بگرداند تا قومی مستعد برای خدا مهیا سازد. ۱۸ زکریا به فرشته گفت: «این را چگونه بدانم و حال آنکه من پیر هستم و همسرم دیرینه سال است؟» ۱۹ فرشته در جواب وی گفت: «من جبرائیل هستم که در حضور خدا می ایستم و فرستاده شدم تا به تو سخن گویم و از این امور تو را مژده دهم. ۲۰ و اکنون تا این امور واقع نگردد، گنگ شده یارای حرف زدن نخواهی داشت، زیرا سخنهاى مرا که در وقت خود به وقوع خواهد پیوست، باور نکردی.» ۲۱ و جماعت منتظر زکریا می بودند و از طول توقف او در قدس متعجب شدند. ۲۲ اما چون بیرون آمده توانست با ایشان حرف زند، پس فهمیدند که در قدس رؤیایی دیده است. پس به سوی

از آن جهت که بسیاری دست خود را دراز کردند به سوی تألیف حکایت آن اموری که نزد ما به اتمام رسید، ۲ چنانچه آنانی که از ابتدا نظرارگان و خادمان کلام بودند به ما رسانیدند، ۳ من نیز مصلحت چنان دیدم که همه را من البدایه به دقت در پی رفته، به ترتیب به تو بنویسم ای تیوفلس عزیز، ۴ تا صحت آن کلامی را که در آن تعلیم یافته ای دریابی.

مژده تولد یحیی به زکریا

۵ در ایام هیروдіس، پادشاه یهودیه، کاهنی زکریا نام از فرقه ایبا بود که زن او از دختران هارون بود و ایصابات نام داشت. ۶ و هر دو در حضور خدا صالح و به جمیع احکام و فرایض خداوند، بی عیب سالک بودند. ۷ و ایشان را فرزندی نبود زیرا که ایصابات نازاد بود و هر دو دیرینه سال بودند. ۸ و واقع شد که چون به نوبت فرقه خود در حضور خدا کهنات می کرد، ۹ حسب عادت کهنات، نوبت او شد که به قدس خداوند درآمده، بخور بسوزاند. ۱۰ و در وقت بخور، تمام جماعت قوم بیرون عبادت می کردند.

۱۱ ناگاه فرشته خداوند به طرف راست مذبح بخور ایستاده، بر وی ظاهر گشت. ۱۲ چون زکریا او را دید، در حیرت افتاده، ترس بر او مستولی شد. ۱۳ فرشته بدو گفت: «ای زکریا

خواهد شد. ۳۶ و اینک، ایصابات از خویشان تو نیز در پیروی به پسر می‌پسری حاصل شده و این ماه ششم است، مرا و او را که نازاد می‌خوانندند. ۳۷ زیرا نزد خدا هیچ امری محال نیست.» ۳۸ مریم گفت: «اینک، کنیز خداوندم. مرا برحسب سخن تو واقع شود.» پس فرشته از نزد او رفت.

مریم به دیدار ایصابات می‌رود

۳۹ در آن روزها، مریم برخاست و به شهری از کوهستان یهودیه بشتاب رفت. ۴۰ و به خانه زکریّا درآمد، به ایصابات سلام کرد. ۴۱ و چون ایصابات سلام مریم را شنید، بچه در رحم او به حرکت آمد و ایصابات به روح القدس پر شده، ۴۲ به آواز بلند صدا زده گفت: «تو در میان زنان مبارک هستی و مبارک است ثمره رحم تو. ۴۳ و از کجا این به من رسید که مادر خداوند من، به نزد من آید؟ ۴۴ زیرا اینک، چون آواز سلام تو گوش زد من شد، بچه از خوشی در رحم من به حرکت آمد. ۴۵ و برکت می‌گیرد او که ایمان آورد، زیرا که آنچه از جانب خداوند به وی گفته شد، به انجام خواهد رسید.»

۴۶ پس مریم گفت: «جان من خداوند را تمجید می‌کنم، ۴۷ و روح من به رهاننده من خدا بوجد آمد، ۴۸ زیرا بر حقارت کنیز خود نظر افکند. زیرا هان از کنون تمامی طبقات مرا خوشحال خواهند خواند، ۴۹ زیرا آن قادر، به من کارهای عظیم کرده و نام او قدوس است، ۵۰ و رحمت او نسلاً بعد نسل است بر آنانی که از او می‌ترسند. ۵۱ به بازوی خود، قدرت را ظاهر فرمود و متکبران را به خیال دل ایشان پراکنده

ایشان اشاره می‌کرد و ساکت ماند. ۲۳ و چون ایام خدمت او به اتمام رسید، به خانه خود رفت. ۲۴ و بعد از آن روزها، زن او ایصابات حامله شده، مدّت پنج ماه خود را پنهان نمود و گفت: ۲۵ «به اینطور خداوند به من عمل نمود در روزهایی که مرا منظور داشت، تا ننگ مرا از نظر مردم بردارد.»

مژده تولد عیسی به مریم

۲۶ و در ماه ششم جبرائیل فرشته از جانب خدا به شهری از جلیل که ناصره نام داشت، فرستاده شد. ۲۷ نزد باکره‌ای نامزد مردی مُسمّی به یوسف از خاندان داود و نام آن باکره مریم بود. ۲۸ پس فرشته نزد او داخل شده، گفت: «سلام بر تو ای نعمت رسیده، خداوند با توست و تو در میان زنان مبارک هستی.» ۲۹ چون او را دید، از سخن او مضطرب شده، متفکر شد که این چه نوع تحیت است. ۳۰ فرشته بدو گفت: «ای مریم ترسان مباش زیرا که نزد خدا نعمت یافته‌ای. ۳۱ و اینک، حامله شده، پسری خواهی زایید و او را عیسی خواهی نامید. ۳۲ او بزرگ خواهد بود و به پسر حضرت اعلیٰ، مُسمّی شود، و خداوند خدا تخت پدرش داود را بدو عطا خواهد فرمود. ۳۳ و او بر خاندان یعقوب تا به ابد پادشاهی خواهد کرد و سلطنت او را نهایت نخواهد بود.»

۳۴ مریم به فرشته گفت: «این چگونه می‌شود و حال آنکه مردی را نشناخته‌ام؟» ۳۵ فرشته در جواب وی گفت: «روح القدس بر تو خواهد آمد و قوّت حضرت اعلیٰ بر تو سایه خواهد افکند، از آن جهت آن مولود مقدّس، پسر خدا خوانده

متبارک باد، زیرا از قوم خود تفقد نموده، برای ایشان فدایی قرار داد^{۶۹} و شاخ نجاتی برای ما برافراشت، در خانه بنده خود داود^{۷۰} چنانچه به زبان مقدسین گفت که، از بدو عالم انبیای او می بودند،^{۷۱} رهایی از دشمنان ما و از دست آنانی که از ما نفرت دارند،^{۷۲} تا رحمت را بر پدران ما به جا آرد و عهد مقدس خود را تذکر فرماید،^{۷۳} سوگندی که برای پدر ما ابراهیم یاد کرد،^{۷۴} که ما را فیض عطا فرماید، تا از دست دشمنان خود رهایی یافته، او را بی ترس عبادت کنیم،^{۷۵} در حضور او به قدوسیت و عدالت، در تمامی روزهای عمر خود.^{۷۶} و تو ای طفل، نبی حضرت اعلی خوانده خواهی شد، زیرا پیش روی خداوند خواهی خرامید، تا طرق او را مهیا سازی،^{۷۷} تا قوم او را معرفت نجات دهی، در آمرزش گناهان ایشان.^{۷۸} به احشای رحمت خدای ما که به آن سپیده از عالم اعلی از ما تفقد نمود،^{۷۹} تا ساکنان در ظلمت و ظل مرگ را نور دهد و پایهای ما را به طریق صلح هدایت نماید.»^{۸۰} پس طفل نمو کرده، در روح قوی می گشت و تا روز ظهور خود برای اسرائیل، در بیابان به سر می برد.

تولد عیسی در بیت لحم

۲ و در آن ایام حکمی از او عُسْتُس قیصر صادر گشت که تمام ربع مسکون را اسم نویسی کنند.^۲ و این اسم نویسی اول شد، هنگامی که کیرینوس حاکم سوریه بود.^۳ پس همه مردم هر یک به شهر خود برای اسم نویسی می رفتند.^۴ و یوسف نیز از جلیل از شهر ناصره

ساخت.^{۵۲} جباران را از تختها به زیر افکند و فروتنان را سرفراز گردانید.^{۵۳} گرسنگان را به چیزهای نیکو سیر فرمود و دولتمندان را تهی دست رد نمود.^{۵۴} بنده خود اسرائیل را یاری کرد، به یادگاری رحمت خویشت،^{۵۵} چنانکه به اجداد ما گفته بود، به ابراهیم و به نسل او تا ابدالآباد.»^{۵۶} و مریم قریب به سه ماه نزد وی ماند، پس به خانه خود مراجعت کرد.

تولد یحیی تعمید دهنده

۵۷ اما چون البیصابات را وقت وضع حمل رسید، پسری بزاد.^{۵۸} و همسایگان و خویشان او چون شنیدند که خداوند رحمت عظیمی بر وی کرده، با او شادی کردند.^{۵۹} و واقع شد در روز هشتم چون برای ختنه طفل آمدند، که نام پدرش زکریا را بر او می نهادند^{۶۰} اما مادرش ملتفت شده، گفت: «نی بلکه به یحیی نامیده می شود.»^{۶۱} به وی گفتند: «از قبیله تو هیچ کس این اسم را ندارد.»^{۶۲} پس به پدرش اشاره کردند که او را چه نام خواهی نهاد؟^{۶۳} او تخته ای خواسته بنوشت که «نام او یحیی است و همه متعجب شدند.»^{۶۴} در ساعت، دهان او زبان او باز گشته، به حمد خدا متکلم شد.^{۶۵} پس بر تمامی همسایگان ایشان، ترس مستولی گشت و جمیع این وقایع در همه کوهستان یهودیه شهرت یافت.^{۶۶} و هر که شنید، در خاطر خود تفکر نموده، گفت: «این چه نوع طفل خواهد بود؟» و دست خداوند با وی می بود.

۶۷ و پدرش زکریا از روح القدس پر شده، نبوت نموده، گفت:^{۶۸} «خداوند خدای اسرائیل

شده بود، شهرت دادند. ۱۸ و هر که می شنید از آنچه شبانان بدیشان گفتند تعجب می نمود. ۱۹ اما مریم در دل خود متفکر شده، این همه سخنان را نگاه می داشت. ۲۰ و شبانان خدا را تمجید و حمدکنان برگشتند، به سبب همه آن اموری که دیده و شنیده بودند چنانکه به ایشان گفته شده بود.

به یهودیه به شهر داود که بیت لحم نام داشت، رفت. زیرا که او از خاندان و آل داود بود. ۵ تا نام او با مریم که نامزد او بود و نزدیک به زاییدن بود، ثبت گردد. ۶ و وقتی که ایشان در آنجا بودند، هنگام وضع حمل او رسیده، ۷ پسر نخستین خود را زایید. و او را در قنذاقه پیچیده، در آخور خوابانید. زیرا که برای ایشان در منزل جای نبود.

مریم و یوسف عیسی را به خانه خدا می برند

۲۱ و چون روز هشتم، وقت ختنه طفل رسید، او را عیسی نام نهادند، چنانکه فرشته قبل از قرار گرفتن او در رحم، او را نامیده بود. ۲۲ و چون ایام تطهیر ایشان برحسب شریعت موسی رسید، او را به اورشلیم بردند تا به خداوند بگذرانند. ۲۳ چنانکه در شریعت خداوند مکتوب است که هر ذکوری که رجم را گشاید، مقدس خداوند خوانده شود. ۲۴ و تا قربانی گذرانند، چنانکه در شریعت خداوند مقرر است، یعنی جفت فاخته ای یا دو جوجه کبوتر. ۲۵ و اینک، شخصی شمعون نام در اورشلیم بود که مرد صالح و متقی و منتظر تسلی اسرائیل بود و روح القدس بر وی بود. ۲۶ و از روح القدس بدو وحی رسیده بود که تا مسیح خداوند را نبینی مرگ را نخواهی دید. ۲۷ پس به راهنمایی روح، به هیکل درآمد و چون والدینش آن طفل یعنی عیسی را آوردند تا رسوم شریعت را برای او به عمل آورند، ۲۸ او را در آغوش خود کشیده و خدا را مبارک خوانده، گفت: ۲۹ «اکنون ای خداوند بنده خود را رخصت می دهی، به صلح برحسب کلام

چوپانان به ملاقات عیسی می روند

۸ و در آن نواحی، شبانان در صحرا به سر می بردند و در شب پاسبانی گله های خویش می کردند. ۹ ناگاه فرشته خداوند بر ایشان ظاهر شد و کبریایی خداوند بر گرد ایشان تابید و به غایت ترسان گشتند ۱۰ فرشته ایشان را گفت: «مترسید، زیرا اینک، بشارت خوشی عظیم به شما می دهم که برای جمیع قوم خواهد بود. ۱۱ که امروز برای شما در شهر داود، نجات دهنده ای که مسیح خداوند باشد متولد شد.» ۱۲ و علامت برای شما این است که طفلی در قنذاقه پیچیده و در آخور خوابیده خواهید یافت. ۱۳ در همان حال فوجی از لشکر آسمانی با فرشته حاضر شده، خدا را تسبیح کنان می گفتند ۱۴ خدا را در اعلی علین جلال و بر زمین صلح و در میان مردم رضامندی باد. ۱۵ و چون فرشتگان از نزد ایشان به آسمان رفتند، شبانان با یکدیگر گفتند: «الآن به بیت لحم برویم و این چیزی را که واقع شده و خداوند آن را به ما اعلام نموده است ببینیم.» ۱۶ پس به شتاب رفته، مریم و یوسف و آن طفل را در آخور خوابیده یافتند. ۱۷ چون این را دیدند، آن سخنی را که درباره طفل بدیشان گفته

روزها را تمام کرده، مراجعت می نمودند، آن طفل یعنی عیسی، در اورشلیم توقف نمود و یوسف و مادرش نمی دانستند. ۴۴ بلکه چون گمان می بردند که او در قافله است، سفر یک روزه کردند و او را در میان خویشان و آشنایان خود می جستند. ۴۵ و چون او را نیافتند، در طلب او به اورشلیم برگشتند. ۴۶ و بعد از سه روز، او را در هیکل یافتند که در میان معلمان نشسته، سخنان ایشان را می شنود و از ایشان سؤال همی کرد. ۴۷ و هر که سخن او را می شنید، از فهم و جوابهای او متحیر می گشت.

۴۸ چون ایشان او را دیدند، مضطرب شدند. پس مادرش به وی گفت: «ای فرزند چرا با ما چنین کردی؟ اینک، پدرت و من غمناک گشته تو را جستجو می کردیم.» ۴۹ او به ایشان گفت: «از بهر چه مرا طلب می کردید، مگر ندانسته اید که باید من در امور پدر خود باشم؟» ۵۰ ولی آن سخنی را که بدیشان گفت، نفهمیدند. ۵۱ پس با ایشان روانه شده، به ناصره آمد و مطیع ایشان می بود و مادر او تمامی این امور را در خاطر خود نگاه می داشت. ۵۲ و عیسی در حکمت و قامت و رضامندی نزد خدا و مردم ترقی می کرد.

یحیی تعمید دهنده راه را برای عیسی آماده می کند

۳ در سال پانزدهم از سلطنت طیباریوس قیصر، در وقتی که پنتیوس پیلاطس، حاکم یهودیه بود و هیرودیس، تیتراک جلیل و برادرش فیلیپس تیتراک ایطوریسه و دیار تراخونیتس و لیسانیوس تیتراک آبلته ۲ و حتا و

خود. ۳۰ زیرا که چشمان من نجات تو را دیده است، ۳۱ که آن را پیش روی جمیع امت ها مهیا ساختی. ۳۲ نوری که کشف حجاب برای امت ها کند و قوم تو اسرائیل را جلال بُود. ۳۳ و یوسف و مادرش از آنچه درباره او گفته شد، تعجب نمودند. ۳۴ پس شمعون ایشان را برکت داده، به مادرش مریم گفت: «اینک، این طفل قرار داده شد، برای افتادن و برخاستن بسیاری از آل اسرائیل و برای آیتی که به خلاف آن خواهند گفت. ۳۵ و در قلب تو نیز شمشیری فرو خواهد رفت تا افکار قلوب بسیاری مکشوف شود.»

۳۶ و زنی نبیه بود، حتا نام، دختر فنوئیل از سبط آشیر بسیار سالخورده، که از زمان بکارت هفت سال با شوهر به سر برده بود. ۳۷ و قریب به هشتاد و چهار سال بود که او بیوه گشته از هیکل جدا نمی شد، بلکه شبانه روز به روزه و مناجات در عبادت مشغول می بود. ۳۸ او در همان ساعت در آمده، خدا را شکر نمود و درباره او به همه منتظرین نجات در اورشلیم، تکلم نمود.

۳۹ و چون تمامی رسوم شریعت خداوند را به پایان برده بودند، به شهر خود ناصره جلیل مراجعت کردند. ۴۰ و طفل نمو کرده، به روح قوی می گشت و از حکمت پر شده، فیض خدا بر وی می بود.

عیسای نوجوان با علمای دین سخن می گوید

۴۱ و والدین او هر ساله برای عید فصّح، به اورشلیم می رفتند. ۴۲ و چون دوازده ساله شد، موافق رسم عید، به اورشلیم آمدند. ۴۳ و چون

۱۵ و هنگامی که قوم مترصد می‌بودند و همه در خاطر خود دربارهٔ یحیی تفکر می‌نمودند که این مسیح است یا نه، ۱۶ یحیی به همه متوجه شده گفت: «من شما را به آب تعمید می‌دهم، اما شخصی تواناتراز من می‌آید که لیاقت آن ندارم که بند نعلین او را باز کنم. او شما را به روح القدس و آتش تعمید خواهد داد. ۱۷ او غربال خود را به دست خود دارد و خرمن خویش را پاک کرده، گندم را در انبار خود ذخیره خواهد نمود و گاه را در آتشی که خاموشی نمی‌پذیرد خواهد سوزانید.» ۱۸ و به نصایح بسیار دیگر، قوم را بشارت می‌داد.

هیرودیس یحیی را زندانی می‌کند

۱۹ اما هیرودیس تیراراک چون به سبب هیرودیا، زن برادر او فیلیپس و سایر بدیهایی که هیرودیس کرده بود از وی توبیخ یافت، ۲۰ این را نیز بر همه افزود که یحیی را در زندان حبس نمود.

یحیی عیسی را تعمید می‌دهد

۲۱ اما چون تمامی قوم تعمید یافته بودند و عیسی هم تعمید گرفته دعا می‌کرد، آسمان شکافته شد ۲۲ و روح القدس به هیأت جسمانی، مانند کبوتری بر او نازل شد و آوازی از آسمان در رسید که «تو پسر حبیب من هستی که به تو خشنودم.»

نسب نامه عیسی

۲۳ و خود عیسی وقتی که شروع کرد، قریب به سی ساله بود. و حسب گمان خلق، پسر

قیافا رؤسای کهنه بودند، کلام خدا به یحیی پسر زکریّا در بیابان نازل شده، ۳ به تمامی حوالی اُزْدُن آمده، به تعمید توبه برای آمرزش گناهان موعظه می‌کرد. ۴ چنانچه مکتوب است در صحیفه کلمات اِسْعَیای نبی که می‌گوید: «صدای ندا کننده‌ای در بیابان، که راه خداوند را مهیا سازید و طُرُق او را راست نمایید. ۵ هر وادی انباشته و هر کوه و تَلّی پست و هر کجی راست و هر راه ناهموار صاف خواهد شد؛ ۶ و تمامی بشر نجات خدا را خواهند دید.»

۷ آنگاه به آن جماعتی که برای تعمید وی بیرون می‌آمدند، گفت: «ای افعی زادگان، که شما را نشان داد که از غضب آینده بگریزید؟ ۸ پس ثمرات مناسب توبه بیاورید و در خاطر خود این سخن را راه مدهید که ابراهیم پدر ماست، زیرا به شما می‌گویم خدا قادر است که از این سنگها، فرزندان برای ابراهیم برانگیزاند. ۹ و الآن نیز تیشه بر ریشهٔ درختان نهاده شده است؛ پس هر درختی که میوهٔ نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده می‌شود.»

۱۰ پس مردم از وی سؤال نموده گفتند: «چه کنیم؟» ۱۱ او در جواب ایشان گفت: «هر که دو جامه دارد، به آنکه ندارد بدهد. و هر که خوراک دارد نیز چنین کند.» ۱۲ و باجگیران نیز برای تعمید آمده، بدو گفتند: «ای استاد چه کنیم؟» ۱۳ بدیشان گفت: «زیادتر از آنچه مقرر است، مگیرید.» ۱۴ سپاهیان نیز از او پرسیده، گفتند: «ما چه کنیم؟» به ایشان گفت: «بر کسی ظلم نکنید و بر هیچ کس افترا مزینید و به مواجب خود اکتفا کنید.»

وی گفت: «مکتوب است که انسان به نان فقط زیست نمی کند، بلکه به هر کلمه خدا.»^۵ پس ابلیس او را به کوهی بلند برده، تمامی ممالک جهان را در لحظه‌ای بدو نشان داد.^۶ و ابلیس بدو گفت: «جمیع این قدرت و حشمت آنها را به تو می‌دهم، زیرا که به من سپرده شده است و به هر که می‌خواهم می‌بخشیم.»^۷ پس اگر تو پیش من سجده کنی، همه از آن تو خواهد شد.»^۸ عیسی در جواب او گفت: «ای شیطان، مکتوب است، خداوند خدای خود را پرستش کن و غیر او را عبادت منما.»^۹ پس او را به اورشلیم برده، بر کنگره هیکل قرار داد و بدو گفت: «اگر پسر خدا هستی، خود را از اینجا به زیر انداز.»^{۱۰} زیرا مکتوب است که فرشتگان خود را درباره‌ی تو حکم فرمایند تا تو را محافظت کنند.^{۱۱} و تو را به دستهای خود بردارند، مبادا پایت به سنگی خورد.»^{۱۲} عیسی در جواب وی گفت که، «گفته شده است، خداوند خدای خود را تجربه مکن.»^{۱۳} و چون ابلیس جمیع وسوسه را به اتمام رسانید، تا مدتی از او جدا شد.

موعظه عیسی در جلیل

^{۱۴} و عیسی به قوت روح، به جلیل برگشت و خبر او در تمامی آن نواحی شهرت یافت.^{۱۵} و او در کنایس ایشان تعلیم می‌داد و همه او را تعظیم می‌کردند.

طرد عیسی از ناصره

^{۱۶} و به ناصره جایی که پرورش یافته بود، رسید و به حسب دستور خود در روز سَبْت به کنیسه

یوسف پسر هالی^{۲۴} پسر مَتّات، پسر لاوی، پسر ملکی، پسر یثّا، پسر یوسف،^{۲۵} پسر مَتّاتیا، پسر آموس، پسر ناحوم، پسر حسلی، پسر نَجّی،^{۲۶} پسر مأت، پسر متاتیا، پسر شمعی، پسر یوسف، پسر یهودا،^{۲۷} پسر یوحنا، پسر ریسا، پسر زروبابیل، پسر سألِتیئیل، پسر نیری،^{۲۸} پسر مَلْکی، پسر آدی، پسر قوسام، پسر ایلمودام، پسر عیر،^{۲۹} پسر یوسی، پسر ابعاذر، پسر یوریم، پسر مَتّات، پسر لاوی،^{۳۰} پسر شمعون، پسر یهودا، پسر یوسف، پسر یونان، پسر ایلیاقیم،^{۳۱} پسر ملیا، پسر مینان، پسر مَتّاتا پسر ناتان، پسر داود،^{۳۲} پسر یسی، پسر عبوید، پسر بوغز، پسر شأمون، پسر نَحْشون،^{۳۳} پسر عمیناداب، پسر آرام، پسر حَصرون، پسر فارص، پسر یهودا،^{۳۴} پسر یعقوب، پسر اسحاق، پسر ابراهیم، پسر تارح، پسر ناحور،^{۳۵} پسر سَروح، پسر رعو، پسر فالج، پسر عاتر، پسر صالح،^{۳۶} پسر قینان، پسر اَزْکَشاد، پسر سام، پسر نوح، پسر لامک،^{۳۷} پسر مَتّوشالچ، پسر حَنوخ، پسر یارد، پسر مَهْلَلئیل، پسر قینان،^{۳۸} پسر آنوش، پسر شیث، پسر آدم، پسر خدا.

وسوسه عیسی

۴ اما عیسی پُر از روح القدس بوده، از اَرْدُن مراجعت کرد و روح او را به بیابان برد.^۲ و مدتّ چهل روز ابلیس او را وسوسه می‌نمود و در آن ایام چیزی نخورد. چون تمام شد، آخر گرسنه گردید.

^۳ و ابلیس بدو گفت: «اگر پسر خدا هستی، این سنگ را بگو تا نان گردد.»^۴ عیسی در جواب

۲۸ پس تمام اهل کنیسه چون این سخنان را شنیدند، پُر از خشم گشتند ۲۹ و برخاسته او را از شهر بیرون کردند و بر قلّه کوهی که قریه ایشان بر آن بنا شده بود بردند تا او را به زیر افکندند. ۳۰ ولی از میان ایشان گذشته، برفت.

عیسی با اقتدار بسیار تعلیم می‌دهد

۳۱ و به کفرناحوم شهری از جلیل فرود شده، در روزهای سَبَّت، ایشان را تعلیم می‌داد. ۳۲ و از تعلیم او در حیرت افتادند، زیرا که کلام او با قدرت می‌بود. ۳۳ و در کنیسه مردی بود، که روح دیو خبیث داشت و به آواز بلند فریادکنان می‌گفت: ۳۴ «آه ای عیسی ناصری، ما را با تو چه کار است، آیا آمده‌ای تا ما را هلاک سازی؟ تو را می‌شناسم کیستی، ای قدّوس خدا.» ۳۵ پس عیسی او را نهیب داده، فرمود: «خاموش باش و از وی بیرون آی.» در ساعت دیو او را در میان انداخته، از او بیرون شد و هیچ آسیبی بدو نرسانید. ۳۶ پس حیرت بر همهٔ ایشان مستولی گشت و یکدیگر را مخاطب ساخته، گفتند: «این چه سخن است که این شخص با قدرت و قوّت، ارواح پلید را امر می‌کند و بیرون می‌آیند!» ۳۷ و شهرت او در هر موضعی از آن حوالی پهن شد.

شفای مادر زن پطرس و بسیاری دیگر

۳۸ و از کنیسه برخاسته، به خانهٔ شمعون درآمد. و مادر زن شمعون را تب شدیدی عارض شده بود. برای او از وی التماس کردند. ۳۹ پس بر سر وی آمده، تب را نهیب داده، تب از او زایل

درآمده، برای تلاوت برخاست. ۱۷ آنگاه صحیفه اشعیا نبی را بدو دادند و چون کتاب را گشود، موضعی را یافت که مکتوب است ۱۸ «روح خداوند بر من است، زیرا که مرا مسح کرد تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاد تا شکسته دلان را شفا بخشم و اسیران را به رستگاری و کوران را به بینایی موعظه کنم و تا کوبیدگان را آزاد سازم، ۱۹ و از سال پسندیده خداوند موعظه کنم.»

۲۰ پس کتاب را به هم پیچیده، به خادم سپرد و بنشست و چشمان همهٔ اهل کنیسه بر وی دوخته می‌بود. ۲۱ آنگاه بدیشان شروع به گفتن کرد که «امروز این نوشته در گوشهای شما تمام شد.» ۲۲ و همه بر وی شهادت دادند و از سخنان فیض آمیزی که از دهانش صادر می‌شد، تعجب نمود، گفتند: «مگر این پسر یوسف نیست؟» ۲۳ بدیشان گفت: «به راستی این مثل را به من خواهید گفت ای طیب خود را شفا بده.» آنچه شنیده‌ایم که در کفرناحوم از تو صادر شد، اینجا نیز در وطن خویش بنما.» ۲۴ و گفت: «به راستی به شما می‌گویم که هیچ نبی در وطن خویش مقبول نباشد. ۲۵ و به تحقیق شما را می‌گویم که بسا بیوه زنان در اسرائیل بودند، در ایام الیاس، وقتی که آسمان مدت سه سال و شش ماه بسته ماند، چنانکه قطعی عظیم در تمامی زمین پدید آمد، ۲۶ و الیاس نزد هیچ کدام از ایشان فرستاده نشد، مگر نزد بیوه زنی در صَرْفَه صیدون. ۲۷ و بسا ابرصان در اسرائیل بودند، در ایام الیشع نبی و احدی از ایشان طاهر نگشت، جز نعمان سریان.»

۴ و چون از سخن گفتن فارغ شد، به شمعون گفت: «به میانه دریاچه بران و دامهای خود را برای شکار ببندازید.» ۵ شمعون در جواب وی گفت: «ای استاد، تمام شب را رنج برده چیزی نگرفتم، اما به حکم تو، دام را خواهیم انداخت.» ۶ و چون چنین کردند، مقداری کثیر از ماهی صید کردند، چنانکه نزدیک بود دام ایشان گسسته شود. ۷ و به رفقای خود که در زورق دیگر بودند اشاره کردند که آمده ایشان را امداد کنند. پس آمده هر دو زورق را پر کردند به قسمی که نزدیک بود غرق شوند.

۸ شمعون پطرس چون این را بدید، بر پایهای عیسی افتاده، گفت: «ای خداوند از من دور شو زیرا مردی گناهکارم.» ۹ چونکه به سبب صید ماهی که کرده بودند، وحشت بر او و همه رفقای وی مستولی شده بود. ۱۰ و هم چنین نیز بر یعقوب و یوحنا پسران زبدي که شریک شمعون بودند. عیسی به شمعون گفت: «مترس. پس از این مردم را صید خواهی کرد.» ۱۱ پس چون زورقها را به کنار آوردند، همه را ترک کرده، از عقب او روانه شدند.

شفای یک جذامی

۱۲ و چون او در شهری از شهرها بود، ناگاه مردی پر از برص آمده، چون عیسی را بدید، به روی در افتاد و از او درخواست کرده، گفت: «خداوندا، اگر خواهی می توانی مرا طاهر سازی.» ۱۳ پس او دست آورده، وی را لمس نمود و گفت: «می خواهم. طاهر شو.» که فوراً برص از او زایل شد. ۱۴ و او را قدغن کرد که

شد. در ساعت برخاسته، به خدمتگزاری ایشان مشغول شد.

۴۰ و چون آفتاب غروب می کرد، همه آنانی که اشخاص مبتلا به انواع مرضها داشتند، ایشان را نزد وی آوردند و به هر یکی از ایشان دست گذارده، شفا داد. ۴۱ و دیوها نیز از بسیاری بیرون می رفتند و صیحه زنان می گفتند که «تو مسیح پسر خدا هستی.» ولی ایشان را قدغن کرده، نگذاشت که حرف زنند، زیرا که دانستند او مسیح است.

موعظه عیسی در سراسر جلیل

۴۲ و چون روز شد، روانه شده به مکانی ویران رفت و گروهی کثیر در جستجوی او آمده، نزدش رسیدند و او را باز می داشتند که از نزد ایشان نرود. ۴۳ به ایشان گفت: «مرا لازم است که به شهرهای دیگر نیز به ملکوت خدا بشارت دهم، زیرا که برای همین کار فرستاده شده ام.» ۴۴ پس در کنایس جلیل موعظه می نمود.

معجزه صید ماهی

و هنگامی که گروهی بر روی ازدحام می نمودند تا کلام خدا را بشنوند، او به کنار دریاچه جنیسارت ایستاده بود. ۲ و دو زورق را در کنار دریاچه ایستاده دید که صیادان از آنها بیرون آمده، دامهای خود را شست و شو می نمودند. ۳ پس به یکی از آن دو زورق که مال شمعون بود سوار شده، از او درخواست نمود که از خشکی اندکی دور ببرد. پس در زورق نشسته، مردم را تعلیم می داد.

هست.» مفلوج را گفت: «تو را می گویم برخیز و بستر خود را برداشته، به خانه خود برو.»^{۲۵} در ساعت برخاسته، پیش ایشان آنچه بر آن خوابیده بود برداشت و به خانه خود خدا را حمدکنان روانه شد.^{۲۶} و حیرت همه را فرو گرفت و خدا را تمجید می نمودند و ترس بر ایشان مستولی شده، گفتند: «امروز چیزهای عجیب دیدیم.»

ضیافت در خانه متی

^{۲۷} از آن پس بیرون رفته، باجگیری را که لاوی نام داشت، بر باجگاه نشسته دید. او را گفت: «از عقب من بیا.»^{۲۸} در حال همه چیز را ترک کرده، برخاست و در عقب وی روانه شد.^{۲۹} و لاوی ضیافتی بزرگ در خانه خود برای او کرد و جمعی بسیار از باجگیران و دیگران با ایشان نشستند.^{۳۰} اما کاتبان ایشان و فریسیان همه همه نموده، به شاگردان او گفتند: «برای چه با باجگیران و گناهکاران می خورید و می نوشید؟»^{۳۱} عیسی در جواب ایشان گفت: «تندرستان احتیاج به طبیب ندارند بلکه مریضان.^{۳۲} و نیامده ام تا عادلان بلکه تا عاصیان را به توبه بخوانم.»

سؤال رهبران مذهبی درباره روزه

^{۳۳} پس به وی گفتند: «از چه سبب شاگردان یحیی روزه بسیار می دارند و دعا می خوانند و همچنین شاگردان فریسیان نیز، اما شاگردان تو می خورند و می نوشند.»^{۳۴} بدیشان گفت: «آیا می توانید پسران خانه عروسی را مادامی که داماد با ایشان است روزه دار سازید؟^{۳۵} بلکه ایامی می آید که داماد از ایشان گرفته شود، آنگاه در آن

هیچ کس را خبر مده، بلکه رفته خود را به کاهن بنما و هدیه ای برای طهارت خود، بطوری که موسی فرموده است، بگذران تا برای ایشان شهادتی شود.»^{۱۵} اما خبر او بیشتر شهرت یافت و گروهی بسیار جمع شدند تا کلام او را بشنوند و از مرضهای خود شفا یابند،^{۱۶} و او به ویرانه ها عزلت جست، به عبادت مشغول شد.

شفای مرد افلیج

^{۱۷} روزی از روزها واقع شد که او تعلیم می داد و فریسیان و فقها که از همه بُلدان جلیل و یهودیه و اورشلیم آمده، نشسته بودند و قوت خداوند برای شفای ایشان صادر می شد،^{۱۸} که ناگاه چند نفر شخصی مفلوج را بر بستری آوردند و می خواستند او را داخل کنند تا پیش روی وی بگذارند.^{۱۹} و چون به سبب انبوهی مردم راهی نیافتند که او را به خانه درآورند، بر پشت بام رفته، او را با تختش از میان سفالها در وسط پیش عیسی گذاردند.^{۲۰} چون او ایمان ایشان را دید، به وی گفت: «ای مرد، گناهان تو آمرزیده شد.»

^{۲۱} آنگاه کاتبان و فریسیان در خاطر خود تفکر نموده، گفتن گرفتند: «این کیست که کفر می گوید؟ جز خدا و بس کیست که بتواند گناهان را بیامرزد؟»^{۲۲} عیسی افکار ایشان را درک نموده، در جواب ایشان گفت: «چرا در خاطر خود تفکر می کنید؟^{۲۳} کدام سهل تر است، گفتن اینکه گناهان تو آمرزیده شد، یا گفتن اینکه برخیز و بخرام؟^{۲۴} اما تا بدانند که پسر انسان را استطاعت آمرزیدن گناهان بر روی زمین

خشک بود. ^۷ و کاتبان و فریسیان چشم بر او می‌داشتند که شاید در سَبْت شفا دهد تا شکایتی بر او بیاورد. ^۸ او خیالات ایشان را درک نموده، بدان مرد دست خشک گفت: «برخیز و در میان بایست.» در حال برخاسته بایستاد. ^۹ عیسی بدیشان گفت: «از شما چیزی می‌پرسم که در روز سَبْت کدام رواست، نیکویی کردن یا بدی؟ رهانیدن جان یا هلاک کردن؟» ^{۱۰} پس چشم خود را بر جمیع ایشان گردانیده، بدو گفت: «دست خود را دراز کن.» او چنان کرد و فوراً دستش مثل دست دیگر صحیح گشت. ^{۱۱} اما ایشان از حماقت پر گشته به یکدیگر می‌گفتند که «با عیسی چه کنیم؟»

انتخاب دوازده حواری

^{۱۲} و در آن روزها بر فراز کوه برآمد تا عبادت کند و آن شب را در عبادت خدا به صبح آورد. ^{۱۳} و چون روز شد، شاگردان خود را پیش طلبیده دوازده نفر از ایشان را انتخاب کرده، ایشان را نیز رسول خواند. ^{۱۴} یعنی شمعون که او را پطرس نیز نام نهاد و برادرش اندریاس، یعقوب و یوحنا، فیلیپس و برتولما، ^{۱۵} متی و توما، یعقوب پسر حَلْفی و شمعون معروف به غیور. ^{۱۶} یهوذا برادر یعقوب و یهوذا اسخریوطی که تسلیم‌کننده وی بود.

موعظه بالای کوه، برکت گرفتن

^{۱۷} و با ایشان به زیر آمده، بر جای هموار بایستاد و جمعی از شاگردان وی و گروهی بسیار از قوم، از تمام یهودیه و اورشلیم و کناره دریای

روزها روزه خواهند داشت.»

^{۳۶} و مَمْلَى برای ایشان آورد که «هیچ کس پارچه‌ای از جامه نو را بر جامه کهنه وصله نمی‌کند و الا آن نو را پاره کند و وصله‌ای که از نو گرفته شد نیز در خور آن کهنه نبود. ^{۳۷} و هیچ کس شراب نو را در مشکهای کهنه نمی‌ریزد و الا شراب نو، مشکها را پاره می‌کند و خودش ریخته و مشکها تباه می‌گردد. ^{۳۸} بلکه شراب نو را در مشکهای نو باید ریخت تا هر دو محفوظ بماند. ^{۳۹} و کسی نیست که چون شراب کهنه را نوشیده بی‌درنگ نو را طلب کند، زیرا می‌گوید کهنه بهتر است.»

شاگردان در روز سبت گندم

می‌چینند

۶ و واقع شد در سَبْتِ دَوَمِ اوّلین که او از میان کشتزارها می‌گذشت و شاگردانش خوشه‌ها می‌چیدند و به کف مالیده می‌خوردند. ^۲ و بعضی از فریسیان بدیشان گفتند: «چرا کاری می‌کنید که کردن آن در سَبْت جایز نیست.» ^۳ عیسی در جواب ایشان گفت: «آیا نخوانده‌اید آنچه داود و رفقایش کردند در وقتی که گرسنه بودند، ^۴ که چگونه به خانه خدا درآمد، نان تقدّمه را گرفته بخورد و به رفقای خود نیز داد که خوردن آن جز به کهنه روا نیست؟» ^۵ پس بدیشان گفت: «پسر انسان مالک روز سَبْت نیز هست.»

شفای دست بیمار

^۶ و در سَبْتِ دیگر به کنیسه درآمده تعلیم می‌داد و در آنجا مردی بود که دست راستش

دارد، دعای خیر کنید. ۲۹ و هرکه بر رخسار تو زَنَد، دیگری را نیز به سوی او بگردان و کسی که ردای تو را بگیرد، قبا را نیز از او مضایقه مکن. ۳۰ هرکه از تو سؤال کند بدو بده و هر که مال تو را گیرد از وی باز مخواه. ۳۱ و چنانکه می خواهید مردم با شما عمل کنند، شما نیز به همانطور با ایشان سلوک نمایید.»

۳۲ «زیرا اگر محبتان خود را محبت نمایند، شما را چه فضیلت است؟ زیرا گناهکاران هم محبتان خود را محبت می نمایند. ۳۳ و اگر احسان کنید با هر که به شما احسان کند، چه فضیلت دارید؟ چونکه گناهکاران نیز چنین می کنند. ۳۴ و اگر قرض دهید به آنانی که امید بازگرفتن از ایشان دارید، شما را چه فضیلت است؟ زیرا گناهکاران نیز به گناهکاران قرض می دهند تا از ایشان عوض گیرند. ۳۵ بلکه دشمنان خود را محبت نمایند و احسان کنید و بدون امید عوض، قرض دهید زیرا که اجر شما عظیم خواهد بود و پسران حضرت اعلی خواهید بود چونکه او با ناسپاسان و بدکاران مهربان است. ۳۶ پس رحیم باشید چنانکه پدر شما نیز رحیم است.»

دربارهٔ انتقاد از دیگران

۳۷ «داوری مکنید تا بر شما داوری نشود و حکم مکنید تا بر شما حکم نشود و عفو کنید تا آمرزیده شوید. ۳۸ بدهید تا به شما داده شود. زیرا پیمانۀ نیکوی افشرده و جنبانیده و لبریز شده را در دامن شما خواهند گذارد. زیرا که به همان پیمانۀ ای که می پیمایید برای شما پیموده خواهد شد.»

صور و صیدون آمدند تا کلام او را بشنوند و از امراض خود شفا یابند. ۱۸ و کسانی که از ارواح پلید معذب بودند، شفا یافتند ۱۹ و تمام آن گروه می خواستند او را لمس کنند زیرا قوتی از وی صادر شده، همه را صحت می بخشید.

۲۰ پس نظر خود را به شاگردان خویش افکنده، گفت: «برکت می گیرید شما ای مساکین زیرا ملکوت خدا از آن شما است. ۲۱ برکت می گیرید شما که اکنون گرسنه اید، زیرا که سیر خواهید شد. برکت می گیرید شما که اکنون گریانید، زیرا خواهید خندید. ۲۲ برکت می گیرید شما وقتی که مردم به خاطر پسرانسان از شما نفرت گیرند و شما را از خود جدا سازند و دشنام دهند و نام شما را مثل شیریر بیرون کنند. ۲۳ در آن روز شاد باشید و وجد نمایید زیرا اینک، اجر شما در آسمان عظیم می باشد، زیرا که به همینطور پدران ایشان با انبیا سلوک نمودند.

۲۴ «اما وای بر شما ای دولتمندان زیرا که تسلّی خود را یافته اید. ۲۵ وای بر شما ای سیرشدگان، زیرا گرسنه خواهید شد. وای بر شما که الآن خندانید زیرا که ماتم و گریه خواهید کرد. ۲۶ وای بر شما وقتی که جمیع مردم شما را تحسین کنند، زیرا همچنین پدران ایشان با انبیای دروغین کردند.»

دربارهٔ دوست داشتن دشمنان

۲۷ «اما ای شنوندگان شما را می گویم دشمنان خود را دوست دارید و با کسانی که از شما نفرت کنند، احسان کنید. ۲۸ و هر که شما را لعن کند، برای او برکت بطلبید و برای هرکه با شما کینه

و بنیادش را بر سنگ نهاد. پس چون سیلاب آمده، سیل بر آن خانه زور آورد، نتوانست آن را جنبش دهد زیرا که بر سنگ بنا شده بود. ۴۹ اما هر که شنید و عمل نیاورد، مانند شخصی است که خانه‌ای بر روی زمین بی بنیاد بنا کرد که چون سیل بر آن صدمه زد، فوراً افتاد و خرابی آن خانه عظیم بود.»

ایمان افسر رومی

و چون همه سخنان خود را به سمع خلق و اتمام رسانید، وارد کفرناحوم شد. ۲ و استوار را غلامی که عزیز او بود، مریض و مشرف بر مرگ بود. ۳ چون خبر عیسی را شنید، مشایخ یهود را نزد وی فرستاده از او خواهش کرد که آمده، غلام او را شفا بخشد. ۴ ایشان نزد عیسی آمده، به اصرار نزد او التماس کرده، گفتند: «مستحقّ است که این احسان را برایش به جا آوری. ۵ زیرا قوم ما را دوست می‌دارد و خود برای ما کنیسه را ساخت.»

۶ پس عیسی با ایشان روانه شد و چون نزدیک به خانه رسید، استوار چند نفر از دوستان خود را نزد او فرستاده، بدو گفت: «خداوندا، زحمت مکش زیرا لایق آن نیستم که زیر سقف من درآیی. ۷ و از این سبب خود را لایق آن ندانستم که نزد تو آیم، بلکه سخنی بگو تا بنده من صحیح شود. ۸ زیرا که من نیز شخصی هستم زیر حکم و لشکریان زیر دست خود دارم. چون به یکی گویم برو، می‌رود و به دیگری بیا، می‌آید و به غلام خود این را بکن، می‌کند.» ۹ چون عیسی این را شنید، تعجب نموده به سوی آن جماعتی

۳۹ پس برای ایشان مثلی زد که «آیا می‌تواند کور، کور را راهنمایی کند؟ آیا هر دو در حفره‌ای نمی‌افتند؟ ۴۰ شاگرد از معلم خویش بهتر نیست اما هر که کامل شده باشد، مثل استاد خود بُود. ۴۱ و چرا خسی را که در چشم برادر تو است می‌بینی و چوبی را که در چشم خود داری نمی‌یابی؟ ۴۲ و چگونه بتوانی برادر خود را گویی ای برادر اجازت ده تا خس را از چشم تو برآورم و چوبی را که در چشم خود داری نمی‌بینی؟ ای ریاکار اول چوب را از چشم خود بیرون کن، آنگاه نیکو خواهی دید تا خس را از چشم برادر خود برآوری.»

میوه‌های درخت زندگی انسان

۴۳ «زیرا هیچ درخت نیکو میوه بد بار نمی‌آورد و نه درخت بد، میوه نیکو آورد. ۴۴ زیرا که هر درخت از میوه‌اش شناخته می‌شود. از خار انجیر را نمی‌یابند و از بوته، انگور را نمی‌چینند ۴۵ آدم نیکو از خزینه خوب دل خود، چیز نیکو برمی‌آورد و شخص شریر از خزینه بد دل خویش، چیز بد بیرون می‌آورد. زیرا که از زیادتی دل زبان سخن می‌گوید.»

عمارت روی صخره یا شن

۴۶ «و چون است که مرا خداوند خداوندا می‌گویید و آنچه می‌گویم به عمل نمی‌آورید. ۴۷ هر که نزد من آید و سخنان مرا شنود و آنها را به جا آورد، شما را نشان می‌دهم که به چه کس مشابهت دارد. ۴۸ مثل شخصی است که خانه‌ای می‌ساخت و زمین را کنده، گود نمود

دهنده ما را نزد تو فرستاده، می گوید آیا تو آن آینده هستی یا منتظر دیگری باشیم.»^{۲۱} در همان ساعت، بسیاری را از مرضها و بلاها و ارواح پلید شفا داد و کوران بسیاری را بینایی بخشید.^{۲۲} عیسی در جواب ایشان گفت: «بروید و یحیی را از آنچه دیده و شنیده‌اید خبر دهید که کوران، بینا و لنگان خرامان و ابرصان طاهر و کزان، شنوا و مردگان، زنده می گردند و به فقرا بشارت داده می شود.»^{۲۳} و برکت می گیرد کسی که در من لغزش نخورد.»

^{۲۴} و چون فرستادگان یحیی رفته بودند، درباره یحیی بدان جماعت آغاز سخن نهاد «که برای دیدن چه چیز به صحرا بیرون رفته بودید، آیا نی یی را که از باد در جنبش است؟^{۲۵} بلکه برای دیدن چه بیرون رفتید، آیا کسی را که به لباس نرم ملبس باشد؟ اینک، آنانی که لباس فاخر می پوشند و عیاشی می کنند، در قصرهای سلاطین هستند.»^{۲۶} پس برای دیدن چه رفته بودید، آیا نبی ای را؟ بلی به شما می گویم کسی را که از نبی هم بزرگتر است.^{۲۷} زیرا این است آنکه درباره ی وی مکتوب است، اینک، من رسول خود را پیش روی تو می فرستم تا راه تو را پیش تو مهیا سازد.^{۲۸} زیرا که شما را می گویم از اولاد زنان نبی ای بزرگتر از یحیی تعمید دهنده نیست، اما آنکه در ملکوت خدا کوچکتر است از وی بزرگتر است.»^{۲۹} و تمام قوم و باجگیران چون شنیدند، خدا را تمجید کردند زیرا که تعمید از یحیی یافته بودند.^{۳۰} اما فریسیان و فقها اراده خدا را از خود رد نمودند زیرا که از وی تعمید نیافته بودند.^{۳۱} آنگاه خداوند گفت: «مردمان این طبقه را

که از عقب او می آمدند روی گردانیده، گفت: «به شما می گویم چنین ایمانی، در اسرائیل هم نیافته‌ام.»^{۱۰} پس فرستادگان به خانه برگشته، آن غلام بیمار را صحیح یافتند.

زنده کردن پسر یک بیوه زن

^{۱۱} و دو روز بعد به شهری مُسمّی به نائین می رفت و بسیاری از شاگردان او و گروهی عظیم، همراهش می رفتند.^{۱۲} چون نزدیک به دروازه شهر رسید، ناگاه میتی را که پسر یگانه بیوه زنی بود می بردند و انبوهی کثیر از اهل شهر، با وی می آمدند.^{۱۳} چون خداوند او را دید، دلش بر او بسوخت و به وی گفت: «گریان مباش.»^{۱۴} و نزدیک آمده، تابوت را لمس نمود و حاملان آن بایستادند. پس گفت: «ای جوان، تو را می گویم برخیز.»^{۱۵} در ساعت آن مرده راست بنشست و سخن گفتن آغاز کرد و او را به مادرش سپرد.^{۱۶} پس ترس همه را فرا گرفت و خدا را تمجیدکنان می گفتند که «نبی ای بزرگ در میان ما معوث شده و خدا از قوم خود تفقّد نموده است.»^{۱۷} پس این خبر درباره او در تمام یهودیه و جمیع آن مرز و بوم منتشر شد.

برطرف کردن شک یحیی

^{۱۸} و شاگردان یحیی او را از جمیع این وقایع مطلع ساختند.^{۱۹} پس یحیی دو نفر از شاگردان خود را طلبیده، نزد عیسی فرستاده، عرض نمود که «آیا تو آن آینده هستی یا منتظر دیگری باشیم؟»^{۲۰} آن دو نفر نزد وی آمده، گفتند: «یحیی تعمید

کنند، هر دو را بخشید. بگو کدام یک از آن دو او را زیاده‌تر محبت خواهد نمود.»^{۴۳} شمعون در جواب گفت: «گمان می‌کنم آنکه او را زیاده‌تر بخشید.» به وی گفت: «نیکو گفتی.»^{۴۴} پس به سوی آن زن اشاره نموده به شمعون گفت: «این زن را نمی‌بینی؟ به خانه تو آمدم آب برای پایهای من نیاوردی، ولی این زن پایهای مرا به اشکها شست و به مویهای سر خود آنها را خشک کرد.»^{۴۵} مرا نبوسیدی، اما این زن از وقتی که داخل شدم از بوسیدن پایهای من باز نایستاد.^{۴۶} سر مرا به روغن مسح نکردی، اما او پایهای مرا به عطر تدهین کرد.^{۴۷} از این جهت به تو می‌گویم، گناهان او که بسیار است آمرزیده شد، زیرا که محبت بسیار نموده است. اما آنکه آموزش کمتر یافت، محبت کمتر می‌نماید.»^{۴۸} پس به آن زن گفت: «گناهان تو آمرزیده شد.»^{۴۹} و اهل مجلس در خاطر خود تفکر آغاز کردند که این کیست که گناهان را هم می‌آمرزد.^{۵۰} پس به آن زن گفت: «ایمانت تو را نجات داده است. به صلح روانه شو.»

زنانی که پیروی عیسی می‌کردند

و بعد از آن واقع شد که او در هر شهری و دهی گشته، موعظه می‌نمود و به ملکوت خدا بشارت می‌داد و آن دوازده با وی می‌بودند.^۲ و زنان چند که از ارواح پلید و مرضها شفا یافته بودند، یعنی مریم معروف به مَجْدَلِیَّه که از او هفت دیو بیرون رفته بودند،^۳ و یونا همسر خوزا، ناظر هیرودیس و سوسن و بسیاری از زنان دیگر که از اموال خود او را

به چه تشبیه کنم و مانند چه می‌باشند؟^{۳۲} اطفالی را می‌مانند که در بازارها نشسته، یکدیگر را صدا زده می‌گویند، برای شما نواختیم رقص نکردید و نوحه‌گری کردیم گریه نمودید.^{۳۳} زیرا که یحیی تعمید دهنده آمد که نه نان می‌خورد و نه شراب می‌آشامید، می‌گوید دیو دارد.^{۳۴} پسر انسان آمد که می‌خورد و می‌آشامد، می‌گوید، اینک، مردی است پُر خور و باده‌پرست و دوست باجگیران و گناهکاران.^{۳۵} اما حکمت از جمیع فرزندان خود مَصَدَّق می‌شود.»

تدهین پایهای عیسی

^{۳۶} و یکی از فریسیان از او وعده خواست که با او غذا خورد. پس به خانه فریسی درآمد بنشست.^{۳۷} که ناگاه زنی که در آن شهر گناهکار بود، چون شنید که در خانه فریسی به غذا نشسته است، شیشه‌ای از عطر آورده،^{۳۸} در پشت سر او نزد پایهایش گریان بایستاد و شروع کرد به شستن پایهای او به اشک خود و خشکانیدن آنها به موی سر خود و پایهای وی را بوسیده آنها را به عطر تدهین کرد.

^{۳۹} چون فریسی‌ای که از او وعده خواسته بود این را بدید، با خود می‌گفت که «این شخص اگر نبی بودی به راستی دانستی که این کدام و چگونه زن است که او را لمس می‌کند، زیرا گناهکاری است.»^{۴۰} عیسی جواب داده به وی گفت: «ای شمعون چیزی دارم که به تو گویم.» گفت: «ای استاد بگو.»^{۴۱} گفت: «طلبکاری را دو بدهکار بود که از یکی پانصد و از دیگری پنجاه دینار طلب داشتی.^{۴۲} چون چیزی نداشتند که ادا

خدمت می کردند.

خارها افتاد اشخاصی می باشند که چون شنوند می روند و اندیشه های روزگار و دولت و لذات آن ایشان را خفه می کند و هیچ میوه به کمال نمی رسانند. ۱۵ اما آنچه در زمین نیکو واقع گشت کسانی می باشند که کلام را به دل راست و نیکو شنیده، آن را نگاه می دارند و با صبر، ثمر می آورند.

۱۶ «و هیچ کس چراغ را افروخته، آن را زیر ظرفی یا تختی پنهان نمی کند بلکه بر چراغدان می گذارد تا هر که داخل شود روشنی را ببیند. ۱۷ زیرا چیزی نهان نیست که ظاهر نگردد و نه مستور که معلوم و هویدا نشود. ۱۸ پس احتیاط نمایید که به چه طور می شنوید، زیرا هر که دارد بدو داده خواهد شد و از آنکه ندارد آنچه گمان هم می برد که دارد، از او گرفته خواهد شد.»

عیسی خانواده حقیقی خود را معرفی می کند

۱۹ و مادر و برادران او نزد وی آمده به سبب ازدحام خلق نتوانستند او را ملاقات کنند. ۲۰ پس او را خبر داده گفتند: «مادر و برادرانت بیرون ایستاده، می خواهند تو را ببینند.» ۲۱ در جواب ایشان گفت: «مادر و برادران من ایناند که کلام خدا را شنیده، آن را به جا می آورند.»

آرام کردن طوفان دریا

۲۲ روزی از روزها او با شاگردان خود به کشتی سوار شده، به ایشان گفت: «به سوی آن کنار دریاچه عبور بکنیم.» پس کشتی را حرکت دادند. ۲۳ و چون می رفتند، خواب او را در ربود که ناگاه

مثل چهار نوع زمین

۴ و چون گروهی بسیار فراهم می شدند و از هر شهر نزد او می آمدند، مثلی آورده، گفت ۵ که «برزگری برای تخم کاشتن بیرون رفت. و وقتی که تخم می کاشت، بعضی بر کنار راه ریخته شد و پایمال شده، مرغان هوا آن را خوردند. ۶ و پاره ای بر سنگلاخ افتاده، چون روید از آن جهت که رطوبتی نداشت خشک گردید. ۷ و قدری در میان خارها افکنده شد که خارها با آن نمو کرده آن را خفه نمود. ۸ و بعضی در زمین نیکو پاشیده شده، روید و صد چندان ثمر آورد.» چون این بگفت ندا در داد: «هر که گوش شنوا دارد بشنود.»

تشریح حکایت چهار نوع زمین

۹ پس شاگردانش از او سؤال نموده، گفتند «که معنی این مثل چیست؟» ۱۰ گفت: «شما را دانستن اسرار ملکوت خدا عطا شده است و اما دیگران را به واسطه مثلها، تا نگریسته نبینند و شنیده درک نکنند. ۱۱ اما مثل این است که تخم کلام خداست. ۱۲ و آنانی که در کنار راه هستند کسانی می باشند که چون می شنوند، فوراً ابلیس آمده، کلام را از دلهای ایشان می رباید، مبدا ایمان آورده نجات یابند. ۱۳ و آنانی که بر سنگلاخ هستند، کسانی می باشند که چون کلام را می شنوند، آن را به شادی می پذیرند و اینها ریشه ندارند؛ پس تا مدتی ایمان می دارند و در وقت آزمایش، مرتد می شوند. ۱۴ اما آنچه در

در کوه می‌چریدند. پس از او خواهش نمودند که بدیشان اجازت دهد تا در آنها داخل شوند. پس ایشان را اجازت داد. ۳۳ ناگاه دیوها از آن آدم بیرون شده، داخل گرازان گشتند که آن گله از بلندی به دریاچه جسته، خفه شدند. ۳۴ چون گرازانان ماجرا را دیدند، فرار کردند و در شهر و اراضی آن شهرت دادند.

۳۵ پس مردم بیرون آمده تا آن واقعه را ببینند؛ نزد عیسی رسیدند و چون آن آدمی را که از او دیوها بیرون رفته بودند، دیدند که نزد پایهای عیسی رخت پوشیده و عاقل گشته نشسته است، ترسیدند. ۳۶ و آنانی که این را دیده بودند، ایشان را خبر دادند که آن دیوانه چطور شفا یافته بود. ۳۷ پس تمام خلق مرزویوم جَدْرِیان از او خواهش نمودند که از نزد ایشان روانه شود، زیرا ترسی شدید بر ایشان مستولی شده بود. پس او به کشتی سوار شده، مراجعت نمود. ۳۸ اما آن شخصی که دیوها از وی بیرون رفته بودند، از او درخواست کرد که با وی باشد. اما عیسی او را روانه فرموده، گفت: ۳۹ «به خانه خود برگرد و آنچه خدا با تو کرده است حکایت کن.» پس رفته، در تمام شهر از آنچه عیسی بدو نموده بود، موعظه کرد.

زنده کردن دختر یایرس

۴۰ و چون عیسی مراجعت کرد، خلق او را پذیرفتند زیرا جمیع مردم چشم به راه او می‌داشتند. ۴۱ که ناگاه مردی، یایرس نام که رئیس کنیسه بود، به پایهای عیسی افتاده، به او التماس نمود که به خانه او بیاید. ۴۲ زیرا که او را دختر یگانه‌ای قریب به دوازده ساله بود که

طوفان باد بر دریاچه فرود آمد، به حدّی که کشتی از آب پر می‌شد و ایشان در خطر افتادند. ۲۴ پس نزد او آمده، او را بیدار کرده، گفتند: «استادا، استادا، هلاک می‌شویم.» پس برخاسته، باد و تلاطم آب را نهیب داد تا ساکن گشت و آرامی پدید آمد. ۲۵ پس به ایشان گفت: «ایمان شما کجا است؟» ایشان ترسان و متعجب شده، با یکدیگر می‌گفتند که «این چطور آدمی است که بادها و آب را هم امر می‌فرماید و اطاعت او می‌کنند؟»

خراج ارواح ناپاک

۲۶ و به زمین جَدْرِیان که مقابل جلیل است، رسیدند. ۲۷ چون به خشکی فرود آمد، ناگاه شخصی از آن شهر که از مدّت مدیدی دیوها داشتی و رخت پوشیدی و در خانه نماندی بلکه در قبرها منزل داشتی، دچار وی گردید. ۲۸ چون عیسی را دید، نعره زد و پیش او افتاده، به آواز بلند گفت: «ای عیسی پسر خدای تعالی، مرا با تو چه کار است؟ از تو التماس دارم که مرا عذاب ندهی.» ۲۹ زیرا که روح خبیث را امر فرموده بود که از آن شخص بیرون آید، چونکه بارها او را گرفته بود، چنانکه هر چند او را به زنجیرها و کنده‌ها بسته نگاه می‌داشتند، بندها را می‌گسیخت و دیو او را به صحرا می‌راند. ۳۰ عیسی از او پرسیده، گفت: «نام تو چیست؟» گفت: «لَجُون». زیرا که دیوهای بسیار داخل او شده بودند. ۳۱ و از او استدعا کردند که ایشان را نفرماید که به هاویه روند. ۳۲ و در آن نزدیکی گله‌گراز بسیاری بودند که

گرفته، صدا زد و گفت: «ای دختر برخیز.»^{۵۵} و روح او برگشت و فوراً برخاست. پس عیسی فرمود تا به وی خوراک دهند.^{۵۶} و پدر و مادر او حیران شدند. پس ایشان را فرمود که هیچ کس را از این ماجرا خبر ندهند.

اعزام دوازده شاگرد

۹ پس دوازده شاگرد خود را طلبیده، به ایشان قوت و قدرت بر جمیع دیوها و شفا دادن امراض عطا فرمود.^۲ و ایشان را فرستاد تا به ملکوت خدا موعظه کنند و مریضان را صحت بخشند.^۳ و بدیشان گفت: «هیچ چیز برای راه برمدارید، نه عصا و نه توشه‌دان و نه نان و نه پول و نه برای یک نفر دو جامه.»^۴ و به هرخانه‌ای که داخل شوید، همان جا بمانید تا از آن موضع روانه شوید.^۵ و هر که شما را نپذیرد، وقتی که از آن شهر بیرون شوید، خاک پایهای خود را نیز بیفشانید تا برایشان شهادتی شود.^۶ پس بیرون شده، در دهات می‌گشتند و بشارت می‌دادند و در هر جا صحت می‌بخشیدند.

قتل یحیی تعمید دهنده

۷ اما هیرودیس تترارک، چون خبر تمام این وقایع را شنید، مضطرب شد زیرا بعضی می‌گفتند که یحیی از مردگان برخاسته است،^۸ و بعضی که الیاس ظاهر شده و دیگران، که یکی از انبیای پیشین برخاسته است.^۹ اما هیرودیس گفت «سر یحیی را از تش من جدا کردم. ولی این کیست که درباره او چنین خبر می‌شنوم؟» و طالب ملاقات وی می‌بود.

مشرف بر مرگ بود. و چون می‌رفت، خلق بر او ازدحام می‌نمودند.

۴۳ ناگاه زنی که مدت دوازده سال به استحاضه مبتلا بود و تمام مایملک خود را صرف اطبا نموده و هیچ کس نمی‌توانست او را شفا دهد،^{۴۴} از پشت سر وی آمده، دامن ردای او را لمس نمود که در ساعت جریان خونس ایستاد.^{۴۵} پس عیسی گفت: «کیست که مرا لمس نمود؟» چون همه انکار کردند، پطرس و رفقایش گفتند: «ای استاد، مردم هجوم آورده، بر تو ازدحام می‌کنند و می‌گویند کیست که مرا لمس نمود؟»^{۴۶} عیسی گفت: «البته کسی مرا لمس نموده است، زیرا که من درک کردم که قوتی از من بیرون شد.»^{۴۷} چون آن زن دید که نمی‌تواند پنهان ماند، لرزان شده، آمد و نزد وی افتاده پیش همه مردم گفت که، به چه سبب او را لمس نمود و چگونه فوراً شفا یافت.^{۴۸} وی را گفت: «ای دختر، خاطر جمع دار؛ ایمانت تو را شفا داده است؛ به صلح برو.»^{۴۹} و این سخن هنوز بر زبان او بود که یکی از خانه رئیس کنیسه آمده، به وی گفت: «دخترت مرد. دیگر استاد را زحمت مده.»^{۵۰} چون عیسی این را شنید، توجه نموده به وی گفت: «ترسان مباش، ایمان آور و بس که شفا خواهد یافت.»^{۵۱} و چون داخل خانه شد، جز پطرس و یوحنا و یعقوب و پدر و مادر دختر، هیچ کس را نگذاشت که به اندرون آید.^{۵۲} و چون همه برای او گریه و زاری می‌کردند، او گفت: «گریان مباشید! نمرده بلکه خفته است.»^{۵۳} پس او را تمسخر کردند چونکه می‌دانستند که مُرده است.^{۵۴} پس او همه را بیرون کرد و دست دختر را

خوراک به پنج هزار نفر

۱۰ و چون رسولان مراجعت کردند، آنچه کرده بودند بدو بازگفتند. پس ایشان را برداشته به ویرانه‌ای نزدیک شهری که بیت صیدا نام داشت به خلوت رفت. ۱۱ اما گروهی بسیار اطلاع یافته، در عقب وی شتافتند. پس ایشان را پذیرفته، ایشان را از ملکوت خدا اعلام می‌نمود و هر که احتیاج به معالجه می‌داشت، صحت می‌بخشید. ۱۲ و چون روز رو به زوال نهاد، آن دوازده نزد وی آمده، گفتند: «مردم را مرخص فرما تا به دهات و اراضی این حوالی رفته، منزل و خوراک برای خویشتن پیدا نمایند، زیرا که در اینجا در صحرا می‌باشیم.» ۱۳ او بدیشان گفت: «شما ایشان را غذا دهید.» گفتند: «ما را جز پنج نان و دو ماهی نیست مگر برویم و برای جمیع این گروه غذا بخریم!» ۱۴ زیرا قریب به پنج هزار مرد بودند. پس به شاگردان خود گفت که، ایشان را پنجاه پنجاه، دسته دسته، بنشانند. ۱۵ ایشان همچنین کرده، همه را نشانیدند. ۱۶ پس آن پنج نان و دو ماهی را گرفته، به سوی آسمان نگریست و آنها را برکت داده، پاره نمود و به شاگردان خود داد تا پیش مردم گذارند. ۱۷ پس همه خورده سیر شدند و دوازده سبد پر از پاره‌های باقیمانده برداشتند.

اعتراف پطرس

۱۸ و هنگامی که او به تنهایی دعا می‌کرد و شاگردانش همراه او بودند، از ایشان پرسیده، گفت: «مردم مرا که می‌دانند؟» ۱۹ در جواب گفتند: «یحیی تعمید دهنده و بعضی الیاس

و دیگران می‌گویند که یکی از انبیای پیشین برخاسته است.» ۲۰ بدیشان گفت: «شما مرا که می‌دانید؟» پطرس در جواب گفت: «مسیح خدا.»

نخستین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

۲۱ پس ایشان را قدغن بلیغ فرمود که «هیچ کس را از این اطلاع مدهید.» ۲۲ و گفت: «لازم است که پسر انسان زحمت بسیار بیند و از مشایخ و رؤسای کهنه و کاتبان رد شده، کشته شود و روز سوم برخیزد.» ۲۳ پس به همه گفت: «اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند می‌باید نفس خود را انکار نموده، صلیب خود را هر روزه بردارد و مرا متابعت کند. ۲۴ زیرا هر که بخواهد جان خود را خلاصی دهد آن را هلاک سازد و هر کس جان خود را برای من تلف کرد، آن را نجات خواهد داد. ۲۵ زیرا انسان را چه فایده دارد که تمام جهان را ببرد و نفس خود را بر باد دهد یا آن را زیان رساند. ۲۶ زیرا هر که از من و کلام من عار دارد، پسر انسان نیز وقتی که در جلال خود و جلال پدر و ملائکه مقدسه آید، از او عار خواهد داشت. ۲۷ اما به راستی به شما می‌گویم که بعضی از حاضرین در اینجا هستند که تا ملکوت خدا را نبینند ذائقه مرگ را نخواهند چشید.»

تبدیل هیأت عیسی

۲۸ و از این کلام قریب به هشت روز گذشته بود که پطرس و یوحنا و یعقوب را برداشته، بر فراز

کوهی برآمد تا دعا کند. ۲۹ و چون دعا می کرد، هیأت چهره او متبدل گشت و لباس او سفید و درخشان شد. ۳۰ که ناگاه دو مرد، یعنی موسی و

الیاس با وی ملاقات کردند. ۳۱ و به هیأت جلالی ظاهر شده، درباره رحلت او که می بایست به زودی در اورشلیم واقع شود، گفتگو می کردند.

۳۲ اما پطرس و رفقاییش را خواب در ربود. پس بیدار شده، جلال او و آن دو مرد را که با وی بودند، دیدند. ۳۳ و چون آن دو نفر از او جدا می شدند، پطرس به عیسی گفت که «ای استاد، بودن ما در اینجا خوب است. پس سه سایبان

بسازیم یکی برای تو و یکی برای موسی و دیگری برای الیاس.» زیرا که نمی دانست چه می گفت.

۳۴ و این سخن هنوز بر زبانش می بود که ناگاه

ابری پدیدار شده، بر ایشان سایه افکند و چون داخل ابر می شدند، ترسان گردیدند. ۳۵ آنگاه

صدایی از ابر برآمد که «این است پسر حبیب من، او را بشنوید.» ۳۶ و چون این آواز رسید،

عیسی را تنها یافتند و ایشان ساکت ماندند و از آنچه دیده بودند، هیچ کس را در آن ایام خبر ندادند.

دومین پیشگویی عیسی درباره

مرگ خود

۴۴ «این سخنان را در گوشه‌های خود فرا گیرید زیرا که پسر انسان به دستهای مردم تسلیم خواهد شد.» ۴۵ ولی این سخن را درک نکردند و از ایشان مخفی داشته شد که آن را نفهمند و ترسیدند که آن را از وی پرسند.

بحث درباره بزرگی

۴۶ و در میان ایشان مباحثه شد که «کدام یک از ما بزرگتر است؟» ۴۷ عیسی خیال دل ایشان را ملتفت شده، طفلی بگرفت و او را نزد خود برپا داشت ۴۸ و به ایشان گفت: «هر که این طفل را به نام من قبول کند، مرا قبول کرده باشد و هر که مرا پذیرد، فرستنده مرا پذیرفته باشد. زیرا هر که از جمیع شما کوچکتر باشد، همان بزرگ خواهد بود.»

شفای پسر دیو زده

۳۷ و در روز بعد چون ایشان از کوه به زیر

آمدند، گروهی بسیار او را استقبال نمودند. ۳۸ که ناگاه مردی از آن میان فریادکنان گفت: «ای

استاد به تو التماس می کنم که بر پسر من لطف فرمایی زیرا یگانه من است. ۳۹ که ناگاه روحی

او را می گیرد و ناگهان صیحه می زند و کف

را دفن کنم.»^{۶۰} عیسی وی را گفت: «بگذار مردگان مردگان خود را دفن کنند. اما تو برو و به ملکوت خدا موعظه کن.»^{۶۱} و کسی دیگر گفت: «خداوندا تو را پیروی می‌کنم اما اول رخصت ده تا اهل خانه خود را وداع نمایم.»^{۶۲} عیسی وی را گفت: «کسی که دست را به شخم زدن دراز کرده، از پشت سر نظر کند، شایسته ملکوت خدا نمی‌باشد.»

اعزام هفتاد نفر از شاگردان

و بعد از این امور، خداوند هفتاد نفر دیگر را نیز تعیین فرموده، ایشان را جفت جفت پیش روی خود به هر شهری و موضعی که خود عزیزت آن داشت، فرستاد.^۱ پس بدیشان گفت: «حصاد بسیار است و عمله کم. پس از صاحب حصاد درخواست کنید تا عمله‌ها برای حصاد خود بیرون نماید.»^۲ بروید، اینک، من شما را چون بره‌ها در میان گرگان می‌فرستم.^۳ و کیسه و توشه‌دان و کفشها با خود بردارید و هیچ کس را در راه سلام ننمایید،^۴ و در هر خانه‌ای که داخل شوید، اول گویند سلام بر این خانه باد.^۵ پس هرگاه پسر صلح در آن خانه باشد، سلام شما بر آن قرار گیرد و الا به سوی شما راجع شود.^۶ و در آن خانه توقف ننمایید و از آنچه دارند بخورید و بیاشامید، زیرا که مزدور مستحق اجرت خود است و از خانه به خانه نقل مکنید.^۷ و در هر شهری که رفتید و شما را پذیرفتند، از آنچه پیش شما گذارند بخورید.^۸ و مریضان آنجا را شفا دهید و بدیشان گویند ملکوت خدا به شما نزدیک شده است.^۹ اما

شاگردان مانع شخصی می‌شوند که نام عیسی را بکار می‌برد

^{۴۹} یوحنا جواب داده گفت: «ای استاد شخصی را دیدیم که به نام تو دیوها را اخراج می‌کند و او را منع نمودیم، از آن رو که پیروی ما نمی‌کند.»^{۵۰} عیسی بدو گفت: «او را ممانعت مکنید زیرا هر که ضد شما نیست با شماست.»

بهای پیروی از عیسی

^{۵۱} و چون روزهای صعود او نزدیک می‌شد، روی خود را به عزم ثابت به سوی اورشلیم نهاد.^{۵۲} پس رسولان پیش از خود فرستاده، ایشان رفته به شهری از شهرهای سامریان وارد گشتند تا برای او تدارک بینند.^{۵۳} اما او را جای ندادند از آن رو که عازم اورشلیم می‌بود.^{۵۴} و چون شاگردان او، یعقوب و یوحنا این را دیدند گفتند: «ای خداوند آیا می‌خواهی بگوئیم که آتش از آسمان باریده، اینها را فروگیرد چنانکه الیاس نیز کرد؟»^{۵۵} آنگاه روی گردانیده بدیشان گفت: «نمی‌دانید که شما از کدام نوع روح هستید.^{۵۶} زیرا که پسر انسان نیامده است تا جان مردم را هلاک سازد بلکه تا نجات دهد.» پس به قریه‌ای دیگر رفتند.

^{۵۷} و هنگامی که ایشان می‌رفتند، در اثنای راه شخصی بدو گفت: «خداوندا، هر جا روی تو را متابعت کنم.»^{۵۸} عیسی به وی گفت: «روباهان را سوراخها است و مرغان هوا را آشیانه‌ها، اما پسر انسان را جای سر نهادن نیست.»^{۵۹} و به دیگری گفت: «از عقب من بیا.» گفت: «خداوندا اول مرا رخصت ده تا بروم پدر خود

۲۱ در همان ساعت، عیسی در روح وجد،
 نموده گفت: «ای پدر مالک آسمان و زمین،
 تو را سپاس می‌کنم که این امور را از داناان و
 خردمندان مخفی داشتی و بر کودکان مکشوف
 ساختی. بلی ای پدر، چونکه همچنین منظور
 نظر تو افتاد.» ۲۲ و به سوی شاگردان خود توجّه
 نموده گفت: «همه چیز را پدر به من سپرده
 است. و هیچ کس نمی‌شناسد که پسر کیست،
 جز پدر و نه که پدر کیست، غیر از پسر و هر
 که پسر بخواهد برای او مکشوف سازد.» ۲۳ و
 در خلوت به شاگردان خود التفات فرموده،
 گفت: «برکت می‌گیرند چشمانی که آنچه شما
 می‌بینید، می‌بینند. ۲۴ زیرا به شما می‌گویم بسا
 انبیا و پادشاهان می‌خواستند آنچه شما می‌بینید،
 بنگرند و ندیدند و آنچه شما می‌شنوید، بشنوند
 و نشنیدند.»

حکایت سامری نیکو

۲۵ ناگاه یکی از فقها برخاسته، از روی امتحان
 به وی گفت: «ای استاد چه کنم تا وارث حیات
 جاودانی گردم؟» ۲۶ به وی گفت: «در تورات چه
 نوشته شده است و چگونه می‌خوانی؟» ۲۷ جواب
 داده، گفت: «اینکه خداوند خدای خود را به تمام
 دل و تمام نفس و تمام توانایی و تمام فکر خود
 محبت نما و همسایه خود را مثل نفس خود.»
 ۲۸ گفت: «نیکو جواب گفتی. چنین بکن که
 خواهی زیست.» ۲۹ اما او چون خواست خود
 را عادل نماید، به عیسی گفت: «و همسایه من
 کیست؟»
 ۳۰ عیسی در جواب وی گفت: «مردی که از

در هر شهری که رفتید و شما را قبول نکردند، به
 کوچه‌های آن شهر بیرون شده بگویید، ۱۱ حتی
 خاکی که از شهر شما بر ما نشسته است، بر شما
 می‌افشانیم. اما این را بدانید که ملکوت خدا به
 شما نزدیک شده است. ۱۲ و به شما می‌گویم
 که حالت سدوم در آن روز، از حالت آن شهر
 سهل‌تر خواهد بود.»

۱۳ «وای بر تو ای خورزین: وای بر تو ای
 بیت‌صیدا، زیرا اگر معجزاتی که در شما
 ظاهر شد در صور و صیدون ظاهر می‌شد، به
 راستی مدّتی در پلاس و خاکستر نشسته، توبه
 می‌کردند. ۱۴ اما حالت صور و صیدون در روز
 جزا، از حال شما آسانتر خواهد بود. ۱۵ و تو
 ای کفرناحوم که سر به آسمان افراشته‌ای، تا به
 جهنّم سرنگون خواهی شد.»

۱۶ «آنکه شما را شنود، مرا شنیده و کسی که
 شما را حقیر شمارد، مرا حقیر شمرده و هر که
 مرا حقیر شمارد، فرستنده مرا حقیر شمرده
 باشد.»

بازگشت هفتاد نفر

۱۷ پس آن هفتاد نفر با خرمی برگشته، گفتند:
 «ای خداوند، دیوها هم به اسم تو اطاعت ما
 می‌کنند.» ۱۸ بدیشان گفت: «من شیطان را دیدم
 که چون برق از آسمان می‌افتد. ۱۹ اینک، شما را
 قوّت می‌بخشم که ماران و عقربها و تمامی قوّت
 دشمن را پایمال کنید و چیزی به شما ضرر هرگز
 نخواهد رسانید. ۲۰ ولی از این شادی مکنید
 که ارواح اطاعت شما می‌کنند بلکه بیشتر شاد
 باشید که نامهای شما در آسمان مرقوم است.»

جواب وی گفت: «ای مرتاه، ای مرتاه، تو در چیزهای بسیار اندیشه و اضطراب داری. ۴۲ اما یک چیز لازم است و مریم آن نصیب خوب را اختیار کرده است که از او گرفته نخواهد شد.»

تعلیم دربارهٔ دعا

و هنگامی که او در موضعی دعا می‌کرد، چون فارغ شد، یکی از شاگردانش به وی گفت: «خداوند، دعا کردن را به ما تعلیم نما، چنانکه یحیی شاگردان خود را بیاموخت.»^۲ بدیشان گفت: «هرگاه دعا کنید، گویند: ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد. ملکوت تو بیاید. ارادهٔ تو چنانکه در آسمان است، در زمین نیز کرده شود.^۳ نان کفاف ما را روز به روز به ما بده. ۴ و گناهان ما را ببخش زیرا که ما نیز هر قرض دار خود را می‌بخشیم. و ما را در آزمایش میاور، بلکه ما را از شریر رهایی ده.»^۵ و بدیشان گفت: «کیست از شما که دوستی داشته باشد و نصف شب نزد وی آمده، بگوید: ای دوست سه قرض نان به من قرض ده،^۶ چونکه یکی از دوستان من از سفر بر من وارد شده و چیزی ندارم که پیش او گذارم.^۷ پس او از اندرون در جواب گوید: مرا زحمت مده، زیرا که الآن در بسته است و بچه‌های من در رختخواب با من خفته‌اند، نمی‌توانم برخاست تا به تو دهم.^۸ به شما می‌گویم هر چند به علت دوستی برنخیزد تا بدو دهد، اما برای لجاجت خواهد برخاست و هر آنچه حاجت دارد، بدو خواهد داد.»

^۹ «و من به شما می‌گویم سؤال کنید که به شما داده خواهد شد. بطلید که خواهید یافت.

اورشلیم به سوی اریحا می‌رفت، به دستهای دزدان افتاد و او را برهنه کرده، مجروح ساختند و او را نیم مرده واگذارده، برفتند. ۳۱ اتفاقاً کاهنی از آن راه می‌آمد، چون او را بدید از کناره دیگر رفت. ۳۲ همچنین شخصی لاوی نیز از آنجا عبور کرده، نزدیک آمد و بر او نگرسته از کناره دیگر برفت.»

^{۳۳} اما شخصی سامری که مسافر بود، نزد وی آمده، چون او را بدید، دلش بر وی بسوخت. ۳۴ پس پیش آمده، بر زخمهای او روغن و شراب ریخته، آنها را بست و او را بر مرکب خود سوار کرده، به کاروانسرای رسانید و خدمت او کرد. ۳۵ بامدادان چون روانه می‌شد، دو دینار درآورده، به سرایدار داد و بدو گفت این شخص را متوجه باش و آنچه بیش از این خرج کنی، در حین مراجعت به تو دهم. ۳۶ «پس به نظر تو کدام یک از این سه نفر همسایه بود با آن شخص که به دست دزدان افتاد؟»^{۳۷} گفت: «آنکه بر او رحمت کرد.» عیسی وی را گفت: «برو و تو نیز همچنان کن.»

دیدار مریم و مرتا

^{۳۸} و هنگامی که می‌رفتند، او وارد شهری شد و زنی که مرتاه نام داشت، او را به خانهٔ خود پذیرفت. ۳۹ و او را خواهری مریم نام بود که نزد پایهای عیسی نشسته، کلام او را می‌شنید. ۴۰ اما مرتاه برای زیادتی خدمت مضطرب می‌بود. پس نزدیک آمده، گفت: «ای خداوند، آیا تو را باکی نیست که خواهرم مرا واگذارد که تنها خدمت کنم؟ او را بفرما تا مرا یاری کند.»^{۴۱} عیسی در

۲۱ «وقتی که مرد زور آور سلاح پوشیده، خانه خود را نگاه دارد، اموال او محفوظ می‌باشد. اما چون شخصی زور آورتر از او آید، بر او غلبه یافته، همهٔ اسلحهٔ او را که بدان اعتماد می‌داشت، از او می‌گیرد و اموال او را تقسیم می‌کند. ۲۳ کسی که با من نیست، برخلاف من است و آنکه با من جمع نمی‌کند، پراکنده می‌سازد.»

۲۴ «چون روح پلید از انسان بیرون آید، به مکانهای بی‌آب بطلب آرامی گردش می‌کند و چون نیافت، می‌گوید به خانهٔ خود که از آن بیرون آمدم برمی‌گردد. ۲۵ پس چون آید، آن را جاروب کرده شده و آراسته می‌بیند. ۲۶ آنگاه می‌رود و هفت روح دیگر، شریتر از خود برداشته داخل شده در آنجا ساکن می‌گردد و اواخر آن شخص از او انش بدتر می‌شود.»

۲۷ چون او این سخنان را می‌گفت، زنی از آن میان به آواز بلند وی را گفت: «برکت می‌گیرد آن رَحْمی که تو را حمل کرد و پستانهایی که مکیدی.» ۲۸ اما او گفت: «بلکه برکت می‌گیرند آنانی که کلام خدا را می‌شنوند و آن را حفظ می‌کنند.»

هشدار دربارهٔ بی‌ایمانی

۲۹ و هنگامی که مردم بر او ازدحام می‌نمودند، سخن گفتن آغاز کرد که «اینان فرقه‌ای شریزند که آیتی طلب می‌کنند و آیتی بدیشان عطا نخواهد شد، جز آیت یونس نبی. ۳۰ زیرا چنانکه یونس برای اهل نینوا آیت شد، همچنین پسر انسان نیز برای این فرقه خواهد بود. ۳۱ مَلِکَةُ جنوب در

بکوبید که برای شما باز کرده خواهد شد. ۱۰ زیرا هر که سؤال کند، یابد و هر که بطلبد، خواهد یافت و هر که کوبد، برای او باز کرده خواهد شد. ۱۱ و کیست از شما که پدر باشد و پسرش از او نان خواهد، سنگی بدو دهد؟ یا اگر ماهی خواهد، به عوض ماهی ماری بدو بخشد؟ ۱۲ یا اگر تخم مرغی بخواهد، عقربی بدو عطا کند؟ ۱۳ پس اگر شما با آنکه شریر هستید، می‌دانید چیزهای نیکو را به اولاد خود باید داد، چند مرتبه زیادتیر پدر آسمانی شما روح القدس را خواهد داد به هر که از او سؤال کند.»

پاسخ به اتهامات دشمنانه

۱۴ و دیوی را که گنگ بود بیرون می‌کرد و چون دیو بیرون شد، گنگ گویا گردید و مردم تعجب نمودند. ۱۵ اما بعضی از ایشان گفتند که «دیوها را به یاری بعلزبول رئیس دیوها بیرون می‌کند.» ۱۶ و دیگران از روی امتحان آیتی آسمانی از او طلب نمودند. ۱۷ پس او خیالات ایشان را درک کرده، بدیشان گفت: «هر مملکتی که برخلاف خود تقسیم شود، تباه گردد و خانه‌ای که بر خانه تقسیم شود، منهدم گردد. ۱۸ پس شیطان نیز اگر به ضد خود تقسیم شود، سلطنت او چگونه پایدار بماند. زیرا می‌گویند که من به کمک بعلزبول دیوها را بیرون می‌کنم. ۱۹ پس اگر من دیوها را به وساطت بعلزبول بیرون می‌کنم، پسران شما به وساطت که آنها را بیرون می‌کنند؟ از این جهت ایشان داوران بر شما خواهند بود. ۲۰ اما هرگاه به انگشت خدا دیوها را بیرون می‌کنم، به راستی ملکوت خدا ناگهان بر شما آمده است.»

را آفرید، اندرون را نیز نیافرید؟^{۴۱} بلکه از آنچه دارید، صدقه دهید که اینک، همه چیز برای شما طاهر خواهد گشت^{۴۲} و ای بر شما ای فریسیان که ده یک از نعناع و سُداب و هر قسم سبزی را می‌دهید و از دادرسی و محبت خدا تجاوز می‌نمایید؛ اینها را می‌باید به جا آورید و آنها را نیز ترک نکنید.^{۴۳} و ای بر شما ای فریسیان که صدر کنایس و سلام در بازارها را دوست می‌دارید.^{۴۴} و ای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار زیرا که مانند قبرهای پنهان شده هستید که مردم بر آنها راه می‌روند و نمی‌دانند.»

^{۴۵} آنگاه یکی از فقها جواب داده، گفت: «ای معلم، بدین سخنان ما را نیز سرزنش می‌کنی؟»^{۴۶} گفت «وای بر شما نیز ای فقها زیرا که بارهای گران را بر مردم می‌نهدید و خود بر آن بارها، یک انگشت خود را نمی‌گذارید.^{۴۷} و ای بر شما زیرا که قبرهای انبیا را بنا می‌کنید و پدران شما ایشان را کشتند.^{۴۸} پس به کارهای پدران خود شهادت می‌دهید و از آنها راضی هستید، زیرا آنها ایشان را کشتند و شما قبرهای ایشان را می‌سازید.^{۴۹} از این رو حکمت خدا نیز فرموده است که به سوی ایشان انبیا و رسولان می‌فرستم و بعضی از ایشان را خواهند کشت و بر بعضی جفا خواهند کرد،^{۵۰} تا انتقام خون جمیع انبیا که از بنای عالم ریخته شد از این طبقه گرفته شود.^{۵۱} از خون هابیل تا خون زکریا که در میان مذبح و هیکل کشته شد. بلی به شما می‌گویم که از این فرقه بازخواست خواهد شد.^{۵۲} و ای بر شما ای فقها، زیرا کلید معرفت را برداشته‌اید که خود داخل نمی‌شوید و داخل شوندهگان را هم مانع

روز داوری با مردم این فرقه برخاسته، بر ایشان حکم خواهد کرد زیرا که از اقصای زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود و اینک، در اینجا کسی بزرگتر از سلیمان است.^{۳۲} مردم نینوا در روز داوری با این طبقه برخاسته، بر ایشان حکم خواهند کرد زیرا که به موعظه یونس توبه کردند و اینک، در اینجا کسی بزرگتر از یونس است.»

تعلیم دربارهٔ نور باطنی

^{۳۳} «و هیچ کس چراغی نمی‌افروزد تا آن را در پنهانی یا زیر پیمانه‌ای بگذارد، بلکه بر چراغدان، تا هر که داخل شود روشنی را ببندد.^{۳۴} چراغ بدن چشم است، پس مادامی که چشم تو بسیط است، تمامی جسدت نیز روشن است و اما اگر فاسد باشد، جسد تو نیز تاریک بُود^{۳۵} پس باحذر باش مبدا نوری که در تو است، ظلمت باشد.^{۳۶} بنابراین، هرگاه تمامی جسم تو روشن باشد و ذره‌ای ظلمت نداشته باشد، همه‌اش روشن خواهد بود، مثل وقتی که چراغ به تابش خود، تو را روشنایی می‌دهد.»

نکوهش رهبران مذهبی

^{۳۷} و هنگامی که سخن می‌گفت، یکی از فریسیان از او وعده خواست که در خانه او چاشت بخورد. پس داخل شده بنشست.^{۳۸} اما فریسی چون دید که پیش از چاشت دست نَشست، تعجب نمود.^{۳۹} خداوند وی را گفت: «همانا شما ای فریسیان، بیرون پیاله و بشقاب را طاهر می‌سازید ولی درون شما پُر از حرص و خبثت است.^{۴۰} ای احمقان آیا او که بیرون

می‌شوید.»

انکار کند، نزد فرشتگان خدا انکار کرده خواهد شد. ۱۰ و هر که سخنی برخلاف پسر انسان گوید، آمرزیده شود. اما هر که به روح القدس کفر گوید آمرزیده نخواهد شد. ۱۱ و چون شما را در کنایس و به نزد حکام و دیوانیان برند، اندیشه مکنید که چگونه و به چه نوع حجت آورید یا چه بگویید. ۱۲ زیرا که در همان ساعت روح القدس شما را خواهد آموخت که چه باید گفت.»

هشدار علیه ریاکاری

۱۲

و در آن میان، وقتی که هزاران از خلق جمع شدند، به نوعی که یکدیگر را پایمال می‌کردند، به شاگردان خود به سخن گفتن شروع کرد. «اول آنکه از خمیرمایه فریسیان که ریاکاری است احتیاط کنید. ۲ زیرا چیزی نهفته نیست که آشکار نشود و نه مستوری که معلوم نگردد. ۳ بنابراین آنچه در تاریکی گفته‌اید، در روشنائی شنیده خواهد شد و آنچه در خلوتخانه در گوش گفته‌اید، بر پشت‌بام‌ها ندا شود. ۴ اما ای دوستان من، به شما می‌گویم از قاتلان جسم که قدرت ندارند بیشتر از این بکنند، ترسان مباشید. ۵ بلکه به شما نشان می‌دهم که از آنکه باید ترسید، از او بترسید که بعد از کشتن، قدرت دارد که به جهنم بیفکند. بلی به شما می‌گویم از او بترسید. ۶ آیا پنج گنجشک به دو ریال فروخته نمی‌شود؟ و حال آنکه یکی از آنها نزد خدا فراموش نمی‌شود. ۷ بلکه مویهای سر شما همه شمرده شده است. پس بیم مکنید، زیرا که از چندان گنجشک بهتر هستید.»

حکایت ثروتمند نادان

۱۳ و شخصی از آن جماعت به وی گفت: «ای استاد، برادر مرا بفرما تا ارث پدر را با من تقسیم کند.» ۱۴ به وی گفت: «ای مرد، که مرا بر شما داور یا مَقْیَم قرار داده است؟» ۱۵ پس بدیشان گفت: «زنهار از طمع بپرهیزید زیرا اگرچه اموال کسی زیاد شود، حیات او از اموالش نیست.» ۱۶ و مثلی برای ایشان آورده، گفت: «شخصی دولتمند را از املاکش محصول وافر پیدا شد. ۱۷ پس با خود اندیشیده، گفت: چه کنم؟ زیرا جایی که محصول خود را انبار کنم، ندارم. ۱۸ پس گفت: چنین می‌کنم؛ انبارهای خود را خراب کرده، بزرگتر بنا می‌کنم و در آن تمامی حاصل و اموال خود را جمع خواهم کرد. ۱۹ و نفس خود را خواهم گفت که، ای جان اموال فراوان اندوخته شده برای چندین سال داری. اکنون بیارام و به خوردن و نوشیدن و شادی بپرداز. ۲۰ خدا وی را گفت: ای احمق در همین شب جان تو را از تو خواهند گرفت؛ آنگاه آنچه اندوخته‌ای، از آن که خواهد بود؟ ۲۱ همچنین

۸ «اما به شما می‌گویم هر که نزد مردم به من اقرار کند، پسر انسان نیز پیش فرشتگان خدا او را اقرار خواهد کرد. ۹ اما هر که مرا پیش مردم

خرسندی پدر شما است که ملکوت را به شما عطا فرماید.^{۳۳} آنچه دارید بفروشید و صدقه دهید و کیسه‌ها بسازید که کهنه نشود و گنجی را که تلف نشود، در آسمان جایی که دزد نزدیک نیاید و بید تباہ نسازد.^{۳۴} زیرا جایی که خزانه شما است، دل شما نیز در آنجا می‌باشد.»

آمادگی برای بازگشت مسیح

^{۳۵} «کمرهای خود را بسته، چراغهای خود را فروخته بدارید.^{۳۶} و شما مانند کسانی باشید که انتظار آقای خود را می‌کشند که چه وقت از عروسی مراجعت کند تا هر وقت آید و در را بکوبد، بی‌درنگ برای او بازکنند.^{۳۷} برکت می‌گیرند آن غلامان که آقای ایشان چون آید، ایشان را بیدار یابد. به راستی به شما می‌گویم که کمر خود را بسته، ایشان را خواهد نشانید و پیش آمده، ایشان را خدمت خواهد کرد.^{۳۸} و اگر در پاس دوّم یا سوّم از شب بیاید و ایشان را چنین یابد، برکت می‌گیرند آن غلامان.^{۳۹} اما این را بدانید که اگر صاحبخانه می‌دانست که دزد در چه ساعت می‌آید، بیدار می‌ماند و نمی‌گذاشت که به خانه‌اش نقب زنند.^{۴۰} پس شما نیز مستعد باشید، زیرا در ساعتی که گمان نمی‌برید پسر انسان می‌آید.»

^{۴۱} پطرس به وی گفت: «ای خداوند، آیا این مثل را برای ما زدی یا برای همه.»^{۴۲} خداوند گفت: «پس کیست آن ناظر امین و دانا که مولای او وی را بر سایر خدام خود گماشته باشد تا آذوقه را در وقتش به ایشان تقسیم کند.^{۴۳} برکت

است هر کسی که برای خود ذخیره کند و برای خدا دولتمند نباشد.»

هشدار در مورد غصه برای مادیات

^{۲۲} پس به شاگردان خود گفت: «از این جهت به شما می‌گویم که اندیشه مکنید برای جان خود که چه بخورید و نه برای بدن که چه بپوشید.^{۲۳} جان از خوراک و بدن از پوشاک بهتر است.^{۲۴} کلاغان را ملاحظه کنید که نه زراعت می‌کنند و نه حصاد و نه گنجی و نه انباری دارند و خدا آنها را می‌پروراند. آیا شما به چند مرتبه از مرغان بهتر نیستید؟^{۲۵} و کیست از شما که به فکر بتواند ذراعی بر قامت خود افزایش دهد.^{۲۶} پس هرگاه توانایی کوچکترین کاری را ندارید، چرا برای مابقی می‌اندیشید.^{۲۷} سوسن‌های چمن را بنگرید چگونه نمو می‌کنند و حال آنکه نه زحمت می‌کشند و نه می‌ریسند، اما به شما می‌گویم که سلیمان با همه جلالش مثل یکی از اینها پوشیده نبود.^{۲۸} پس هرگاه خدا علفی را که امروز در صحرا است و فردا در تنور افکنده می‌شود چنین می‌پوشاند، چقدر بیشتر شما را ای سست ایمانان.^{۲۹} پس شما طالب مباشید که چه بخورید یا چه بپوشید و مضطرب مشوید.^{۳۰} زیرا که امت‌های جهان، همه این چیزها را می‌طلبند، اما پدر شما می‌داند که به این چیزها احتیاج دارید.^{۳۱} بلکه ملکوت خدا را طلب کنید که جمیع این چیزها برای شما افزوده خواهد شد.»

^{۳۲} «ترسان مباشید ای گله کوچک، زیرا که

هشدار درباره بحرانهای آینده

۵۴ آنگاه باز به آن جماعت گفت: «هنگامی که ابری ببینید که از مغرب پدید آید، بی تأمل می‌گویید باران می‌آید و چنین می‌شود. ۵۵ و چون دیدید که باد جنوبی می‌وزد، می‌گویید گرما خواهد شد و می‌شود. ۵۶ ای ریاکاران، می‌توانید صورت زمین و آسمان را تشخیص دهید، پس چگونه این زمان را نمی‌شناسید؟ ۵۷ و چرا از خود به انصاف حکم نمی‌کنید؟»

۵۸ «و هنگامی که با مدّعی خود نزد حاکم می‌روی، در راه سعی کن که از او برهی، مبادا تو را نزد قاضی بکشد و قاضی تو را به سرهنگ سپارد و سرهنگ تو را به زندان افکند. ۵۹ تو را می‌گویم تا ریال آخر را ادا نکنی، از آنجا هرگز بیرون نخواهی آمد.»

دعوت به توبه

در آن وقت بعضی آمده، او را از جلیلیانی خبر دادند که پیلاتس

۱۳

خون ایشان را با قربانی‌های ایشان آمیخته بود. ۲ عیسی در جواب ایشان گفت: «آیا گمان می‌برید که این جلیلیان گناهکارتر بودند از سایر سکنه جلیل از این رو که چنین زحمات دیدند؟ ۳ نی، بلکه به شما می‌گویم اگر توبه نکنید، همگی شما همچنین هلاک خواهید شد. ۴ یا آن هجده نفری که برج در سلّوم بر ایشان افتاده، ایشان را هلاک کرد، گمان می‌برید که از جمیع مردمان ساکن اورشلیم خطاکارتر بودند؟ ۵ حاشا، بلکه شما را می‌گویم که اگر توبه نکنید، همگی شما همچنین هلاک خواهید شد.»

می‌گیرد آن غلام که آفایش چون آید، او را در چنین کار مشغول یابد. ۴۴ به راستی به شما می‌گویم که او را بر همه ما می‌ملک خود خواهد گذاشت. ۴۵ اما اگر آن غلام در خاطر خود گوید، آمدن آقایم به طول می‌انجامد و به زدن غلامان و کنیزان و به خوردن و نوشیدن و می‌گساریدن شروع کند، ۴۶ به راستی مولای آن غلام آید، در روزی که منتظر او نباشد و در ساعتی که او نداند و او را دو پاره کرده، نصیبش را با خیانتکاران قرار دهد.»

۴۷ «اما آن غلامی که اراده مولای خویش را دانست و خود را مهتبا نساخت تا به اراده او عمل نماید، تازیانه بسیار خواهد خورد. ۴۸ اما آنکه نادانسته کارهای شایسته ضرب کند، تازیانه کم خواهد خورد. و به هر کسی که عطا زیاده شود، از وی مطالبه زیادتر گردد و نزد هر که امانت بیشتر نهند، از او بیشتر خواهند خواست.»

هشدار درباره اختلافات و جداییها

۴۹ «من آمدم تا آتشی در زمین افروزم، پس چه می‌خواهم اگر الآن در گرفته است. ۵۰ اما مرا تعمیدی است که بیابم و چه بسیار در تنگی هستم، تا وقتی که آن به سر آید. ۵۱ آیا گمان می‌برید که من آمده‌ام تا صلح بر زمین بخشم؟ نی بلکه به شما می‌گویم جدایی را. ۵۲ زیرا بعد از این پنج نفر که در یک خانه باشند، دو از سه و سه از دو جدا خواهند شد؛ ۵۳ پدر از پسر و پسر از پدر و مادر از دختر و دختر از مادر و مادرشوهر از عروس و عروس از مادرشوهر مفارقت خواهند نمود.»

همه کارهای بزرگ که از وی صادر می‌گشت.

تعلیم درباره ملکوت خدا

۱۸ پس گفت: «ملکوت خدا چه چیز را می‌ماند و آن را به کدام شیء تشبیه نمایم؟^{۱۹} دانه خردلی را ماند که شخصی گرفته در باغ خود کاشت، پس رویید و درخت بزرگ گردید، به حدی که مرغان هوا آمده، در شاخه‌هایش آشیانه گرفتند.»
 ۲۰ باز گفت: «برای ملکوت خدا چه مثل آورم؟^{۲۱} خمیرمایه‌ای را می‌ماند که زنی گرفته، در سه پیمانۀ آرد پنهان ساخت تا همه مخمر شد.»

تعلیم درباره ورود به ملکوت خدا

۲۲ و در شهرها و دهات گشته، تعلیم می‌داد و به سوی اورشلیم سفر می‌کرد،^{۲۳} که شخصی به وی گفت: «ای خداوند آیاکم هستند که نجات یابند؟» او به ایشان گفت: «^{۲۴} سعی و کوشش کنید تا از در تنگ داخل شوید. زیرا که به شما می‌گویم بسیاری طلب دخول خواهند کرد و نخواهند توانست.^{۲۵} بعد از آنکه صاحب خانه برخیزد و در را ببندد و شما بیرون ایستاده، در را کوبیدن آغاز کنید و گوید، خداوندا خداوندا برای ما باز کن. آنگاه وی در جواب خواهد گفت شما را نمی‌شناسم که از کجا هستید.^{۲۶} در آن وقت خواهید گفت که، در حضور تو خوردیم و آشامیدیم و در کوچه‌های ما تعلیم دادی.^{۲۷} باز خواهد گفت: «به شما می‌گویم که شما را نمی‌شناسم از کجا هستید. ای همه بدکاران از من دور شوید.^{۲۸} در آنجا گریه و فشار دندان

۶ پس این مثل را آورد که «شخصی درخت انجیری در تاختستان خود غرس نمود و چون آمد تا میوه از آن بجوید، چیزی نیافت.^۷ پس به باغبان گفت، اینک، سه سال است می‌آیم که از این درخت انجیر میوه بطلبم و نمی‌یابم، آن را بئر. چرا زمین را نیز باطل سازد؟^۸ در جواب وی گفت، ای آقا امسال هم آن را مهلت ده تا گردش را کنده کود بریزم،^۹ پس اگر ثمر آورد والا بعد از آن، آن را بئر.»

شفای زن بیمار

۱۰ و روز سبت در یکی از کنایس تعلیم می‌داد. ۱۱ و اینک، زنی که مدت هجده سال روح ضعف می‌داشت و منحنی شده، ابداً نمی‌توانست راست بایستد، در آنجا بود.^{۱۲} چون عیسی او را دید وی را خوانده، گفت: «ای زن از ضعف خود خلاص شو!»^{۱۳} و دستهای خود را بر وی گذارد که در ساعت راست شده، خدا را تمجید نمود.^{۱۴} آنگاه رئیس کنیسه غضب نمود، از آنرو که عیسی او را در سبت شفا داد. پس به مردم توجه نموده، گفت: «شش روز است که باید کار بکنید. در آنها آمده شفا یابید، نه در روز سبت.»
 ۱۵ خداوند در جواب او گفت: «ای ریاکار، آیا هر یکی از شما در روز سبت گاو یا الاغ خود را از آخور باز کرده، بیرون نمی‌برد تا سیرایش کند؟^{۱۶} و این زنی که دختر ابراهیم است و شیطان او را مدت هجده سال تا به حال بسته بود، نمی‌بایست او را در روز سبت از این بند رها نمود؟»^{۱۷} و چون این را گفت همه مخالفان او خجل گردیدند و جمیع آنها شاد شدند، به سبب

آنگاه عیسی ملتفت شده، فقها و فریسیان را خطاب کرده، گفت: «آیا در روز سَبَّت شفا دادن جایز است؟»^۴ ایشان ساکت ماندند. پس آن مرد را گرفته، شفا داد و رها کرد. ۵ و به ایشان روی آورده، گفت: «کیست از شما که الاغ یا گاویش روز سَبَّت در چاهی افتد و فوراً آن را بیرون نیاورد؟»^۶ پس در این امور از جواب وی عاجز ماندند.

تعلیم دربارهٔ جاه طلبی

^۷ و برای مهمانان مثلی زد، چون ملاحظه فرمود که چگونه صدر مجلس را اختیار می کردند. پس به ایشان گفت:^۸ «چون کسی تو را به عروسی دعوت کند، در صدر مجلس نشین، مبادا کسی بزرگتر از تو را هم وعده خواسته باشد.^۹ پس آن کسی که تو و او را وعده خواسته بود، بیاید و تو را گوید این کس را جای بده و تو با خجالت روی به انتهای مجلس خواهی نهاد. ۱۰ بلکه چون مهمان کسی باشی، رفته در پایین بنشین تا وقتی که میزبانت آید به تو گوید، ای دوست برتر نشین! آنگاه تو را در حضور مجلسیان عزت خواهد بود. ۱۱ زیرا هر که خود را بزرگ سازد ذلیل گردد و هر که خویشش را فرود آرد، سرافراز گردد.»^{۱۲} پس به آن کسی که از او وعده خواسته بود نیز گفت: «وقتی که چاشت یا شام دهی، دوستان یا برادران یا خویشان یا همسایگان دولتمند خود را دعوت مکن. مبادا ایشان نیز تو را بخوانند و تو را عوض داده شود. ۱۳ بلکه چون ضیافت کنی، فقیران و لنگان و شلآن و کوران را دعوت کن^{۱۴} که خجسته خواهی بود زیرا ندارند که تو را عوض دهند و در قیامت عادلان، به تو

خواهد بود، چون ابراهیم و اسحاق و یعقوب و جمیع انبیا را در ملکوت خدا بنیند و خود را بیرون افکنده یابید^{۲۹} و از مشرق و مغرب و شمال و جنوب آمده، در ملکوت خدا خواهند نشست. ۳۰ و اینک، آخرین هستند که اولین خواهند بود و اولین که آخرین خواهند بود.»

اندوه عیسی برای اورشلیم

^{۳۱} در همان روز چند نفر از فریسیان آمده، به وی گفتند: «دور شو و از اینجا برو زیرا که هیرودیس می خواهد تو را به قتل رساند.»^{۳۲} ایشان را گفت: «بروید و به آن روباه گویند، اینک، امروز و فردا دیوها را بیرون می کنم و مریضان را صحت می بخشم و در روز سوم کامل خواهم شد. ۳۳ اما می باید امروز و فردا و پس فردا راه روم، زیرا که محال است نبی بیرون از اورشلیم کشته شود. ۳۴ ای اورشلیم، ای اورشلیم که قاتل انبیا و سنگسار کننده مرسلین خود هستی، چند مرتبه خواستم اطفال تو را جمع کنم، چنانکه مرغ جوجه های خویش را زیر بالهای خود می گیرد و نخواستید. ۳۵ اینک، خانه شما برای شما خراب گذاشته می شود و به شما می گویم که مرا دیگر نخواهید دید تا وقتی آید که گویند مبارک است او که به نام خداوند می آید.»

شفای مرد بیمار

و واقع شد که در روز سَبَّت، به خانه یکی از رؤسای فریسیان برای غذا خوردن درآمد و ایشان مراقب او می بودند. ۱۴ و اینک، شخصی مبتلا به آماس پیش او بود.

من آید و پدر و مادر و زن و اولاد و برادران و خواهران، حتی جان خود را نیز دشمن ندارد، شاگرد من نمی‌تواند بود. ۲۷ و هر که صلیب خود را بر ندارد و از عقب من نیاید، نمی‌تواند شاگرد من گردد.»

۲۸ «زیرا کیست از شما که قصد بنای برجی داشته باشد و اول نشیند تا برآورد خرج آن را بکند که آیا قوت تمام کردن آن دارد یا نه؟ ۲۹ که مبدا چون بنیادش نهاد و قادر بر تمام کردنش نشد، هر که ببیند تمسخرکنان گوید، ۳۰ این شخص عمارتی شروع کرده، نتوانست به انجامش رساند. ۳۱ یا کدام پادشاه است که برای جنگ با پادشاه دیگر برود، جز اینکه اول نشسته تأمل نماید که آیا با ده هزار سپاه، قدرت مقاومت کسی را دارد که با بیست هزار لشکر بر وی می‌آید؟ ۳۲ و الا چون او هنوز دور است، سفیری فرستاده، شروط صلح را از او درخواست کند.»

۳۳ «پس همچنین هر یکی از شما که تمام مایملک خود را ترک نکند، نمی‌تواند شاگرد من شود. ۳۴ نمک نیکو است ولی هرگاه نمک فاسد شد، به چه چیز اصلاح پذیرد؟ ۳۵ نه برای زمین مصرفی دارد و نه برای مزبله، بلکه بیرونش می‌ریزند. آنکه گوش شنوا دارد بشنود.»

حکایت گوسفند گمشده

و چون همه باجگیران و گناهکاران به نزدش می‌آمدند تا کلام او را بشنوند، ۲ فریسیان و کاتبان همه‌همه کنان می‌گفتند: «این شخص، گناهکاران را می‌پذیرد

جزا عطا خواهد شد.»

مثل ضیافت بزرگ

۱۵ آنگاه یکی از مجلسیان چون این سخن را شنید گفت: «برکت می‌گیرد کسی که در ملکوت خدا غذا خورد.» ۱۶ به وی گفت: «شخصی ضیافتی عظیم نمود و بسیاری را دعوت نمود. ۱۷ پس چون وقت شام رسید، غلام خود را فرستاد تا دعوت شدگان را گوید، بیایید زیرا که اکنون همه چیز حاضر است. ۱۸ اما همه به یک رای عذرخواهی آغاز کردند. اولی گفت: مزرع‌ای خریدم و ناچار باید بروم آن را ببینم، از تو خواهش دارم مرا معذور داری. ۱۹ و دیگری گفت: پنج جفت گاو خریده‌ام، می‌روم تا آنها را بیازمایم، به تو التماس دارم مرا عفو نمایی. ۲۰ سومی گفت: زنی گرفته‌ام و از این سبب نمی‌توانم بیایم. ۲۱ پس آن غلام آمده مولای خود را از این امور مطلع ساخت. آنگاه صاحب خانه غضب نموده، به غلام خود فرمود: به بازارها و کوچه‌های شهر بشتاب و فقیران و لنگان و شلآن و کوران را در اینجا بیاور. ۲۲ پس غلام گفت: ای آقا آنچه فرمودی شد و هنوز جای باقی است ۲۳ پس آقا به غلام گفت: به راه‌ها و مرزها بیرون رفته، مردم را به اصرار بیاور تا خانه من پُر شود. ۲۴ زیرا به شما می‌گویم هیچ یک از آنان می‌تواند دعوت شده بودند، شام مرا نخواهد چشید.»

بهای شاگردی

۲۵ و هنگامی که جمعی کثیر همراه او می‌رفتند، روی گردانیده بدیشان گفت: «۲۶ اگر کسی نزد

عیاشی ناهنجار، سرمایه خود را تلف نمود. ۱۴ و چون تمام را صرف نموده بود، قحطی سخت در آن دیار حادث گشت و او به محتاج شدن شروع کرد. ۱۵ پس رفته، خود را به یکی از اهل آن ملک پیوست. وی او را به املاک خود فرستاد تا گرازبانی کند. ۱۶ و آرزو می داشت که شکم خود را از خرنوبی که خوکان می خوردند سیر کند و هیچ کس او را چیزی نمی داد.»

۱۷ «آخر به خود آمده، گفت، چقدر از مزدوران پدرم نان فراوان دارند و من از گرسنگی هلاک می شوم! ۱۸ برخاسته، نزد پدر خود می روم و بدو خواهم گفت، ای پدر به آسمان و به حضور تو گناه کرده ام، ۱۹ و دیگر شایسته آن نیستم که پسر تو خوانده شوم؛ مرا چون یکی از مزدوران خود بگیر.»

۲۰ «در ساعت برخاسته، به سوی پدر خود متوجه شد. اما هنوز دور بود که پدرش او را دیده، ترحم نمود و دوان دوان آمده، او را در آغوش خود کشیده، بوسید. ۲۱ پسر وی را گفت، ای پدر به آسمان و به حضور تو گناه کرده ام و بعد از این لایق آن نیستم که پسر تو خوانده شوم. ۲۲ اما پدر به غلامان خود گفت، جامه بهترین را از خانه آورده، بدو بپوشانید و انگشتی بر دستش کنید و نعلین بر پایهایش، ۲۳ و گوساله پرواری را آورده ذبح کنید تا بخوریم و شادی نمایم. ۲۴ زیرا که این پسر من مرده بود، زنده گردید و گم شده بود، یافت شد. پس به شادی کردن شروع نمودند.»

۲۵ «اما پسر بزرگ او در مزرعه بود. چون آمده، نزدیک به خانه رسید، صدای ساز و

و با ایشان می خورد.» ۳ پس برای ایشان این مثل را زده، گفت: ۴ «کیست از شما که صد گوسفند داشته باشد و یکی از آنها گم شود که آن نود و نه را در صحرا نگذارد و از عقب آن گمشده نرود تا آن را بیابد؟ ۵ پس چون آن را یافت، به شادی بر دوش خود می گذارد، ۶ و به خانه آمده، دوستان و همسایگان را می طلبد و بدیشان می گوید با من شادی کنید زیرا گوسفند گمشده خود را یافته ام. ۷ به شما می گویم که بر این منوال خوشی در آسمان رخ می نماید به سبب توبه به یک گناهکار بیشتر از برای نود و نه عادل که احتیاج به توبه ندارند.»

حکایت سکه گمشده

۸ «یا کدام زن است که ده درهم داشته باشد هرگاه یک درهم گم شود، چراغی افروخته، خانه را جاروب نکند و به دقت تفحص ننماید تا آن را بیابد؟ ۹ و چون یافت، دوستان و همسایگان خود را جمع کرده، می گوید: با من شادی کنید زیرا درهم گمشده را پیدا کرده ام. ۱۰ همچنین به شما می گویم شادی برای فرشتگان خدا روی می دهد به سبب یک خطاکار که توبه کند.»

حکایت پسر گمشده

۱۱ باز گفت: «شخصی را دو پسر بود. ۱۲ روزی پسر کوچک به پدر خود گفت: ای پدر، رصید اموالی که باید به من رسد، به من بده. پس او مایملک خود را بر این دو تقسیم کرد. ۱۳ و چندی نگذشت که آن پسر کوچکتر، آنچه داشت جمع کرده، به سرزمینی دور کوچ کرد و به

آقای خود را طلبیده، به یکی گفت آقایم از تو چند طلب دارد؟^۶ گفت صد رطل روغن. بدو گفت سیاهه خود را بگیر و نشسته پنجاه رطل بزودی بنویس.^۷ باز دیگری را گفت از تو چقدر طلب دارد؟ گفت صد کیل گندم. وی را گفت سیاهه خود را بگیر و هشتاد بنویس.»

^۸ «پس آقایش، ناظر خائن را آفرین گفت، زیرا عاقلانه کار کرد. زیرا انبای این جهان در طبقه خویش از انبای نور عاقل تر هستند.^۹ و من شما را می گویم دوستان از مال بی انصافی برای خود پیدا کنید تا چون فانی گردید شما را به خیمه های جاودانسی بپذیرند.^{۱۰} آنکه در اندک امین باشد در امر بزرگ نیز امین بود و آنکه در قلیل خائن بود در کثیر هم خائن باشد.^{۱۱} و هرگاه در مال بی انصافی امین نبودید، کیست که مال حقیقی را به شما بسپارد؟^{۱۲} و اگر در مال دیگری دیانت نکردید، کیست که مال خاص شما را به شما دهد؟

^{۱۳} هیچ خادم نمی تواند دو آقا را خدمت کند. زیرا یا از یکی نفرت می کند و با دیگری محبت، یا با یکی می پیوندد و دیگری را حقیر می شمارد. خدا و مامون را نمی توانید خدمت نمایید.»

^{۱۴} و فریسیانی که زر دوست بودند همه این سخنان را شنیده، او را تمسخر نمودند.^{۱۵} به ایشان گفت: «شما هستید که خود را پیش مردم عادل می نمایید، اما خدا عارف دلهای شماست. زیرا که آنچه نزد انسان مرغوب است، نزد خدا مکروه است.^{۱۶} تورات و انبیا تا به یحیی بود و از آن وقت بشارت به ملکوت خدا داده می شود و هر کس به جد و جهد داخل آن می گردد.^{۱۷} اما

رقص را شنید.^{۲۶} پس یکی از نوکران خود را طلبیده، پرسید: این چیست؟^{۲۷} به وی عرض کرد، برادرت آمده و پدرت گوساله پروراری را ذبح کرده است زیرا که او را صحیح باز یافت.^{۲۸} ولی او خشم نموده، نخواست به خانه درآید، تا پدرش بیرون آمده به او التماس نمود.^{۲۹} اما او در جواب پدر خود گفت، اینک، سالها است که من خدمت تو کرده ام و هرگز از حکم تو تجاوز نورزیده و هرگز بزغاله ای به من ندادی تا با دوستان خود شادی کنم.^{۳۰} اما چون این پسر آمد که دولت تو را با فاحشه ها تلف کرده است، برای او گوساله پروراری را ذبح کردی.^{۳۱} او وی را گفت، ای فرزند، تو همیشه با من هستی و آنچه از آن من است، مال تو است.^{۳۲} ولی می بایست شادمانی کرد و مسرور شد زیرا که این برادر تو مرده بود، زنده گشت و گم شده بود، یافت گردید.»

حکایت مباشر زیرک

و به شاگردان خود نیز گفت: **۱۶** «شخصی دولتمند را نظری بود که از او نزد وی شکایت بردند که اموال او را تلف می کرد.^۲ پس او را طلب نموده، وی را گفت، این چیست که درباره تو شنیده ام؟ حساب نظارت خود را باز بده زیرا ممکن نیست که بعد از این نظارت کنی.^۳ ناظر با خود گفت چه کنم زیرا مولایم نظارت را از من می گیرد؟ طاقت زمین کندن ندارم و از گدایی نیز عار دارم.^۴ دانستم چه کنم تا وقتی که از نظارت معزول شوم، مرا به خانه خود بپذیرند.^۵ پس هر یکی از بدهکاران

دارم که او را به خانه پدرم بفرستی. ۲۸ زیرا که مرا پنج برادر است تا ایشان را آنگاه سازد، مبادا ایشان نیز به این مکان عذاب بیایند. ۲۹ ابراهیم وی را گفت، موسی و انبیا را دارند؛ سخن ایشان را بشنوند. ۳۰ گفت، نه ای پدر ما ابراهیم، اما اگر کسی از مردگان نزد ایشان رود، توبه خواهند کرد. ۳۱ وی را گفت، هرگاه موسی و انبیا را نشنوند، اگر کسی از مردگان نیز برخیزد، هدایت نخواهند پذیرفت.»

بخشش و ایمان

۱۷ و شاگردان خود را گفت: «لا بد است از وقوع لغزشها، اما وای بر آن کسی که باعث آنها شود. ۲ او را بهتر می بود که سنگ آسیایی بر گردنش آویخته شود و در دریا افکنده شود از اینکه یکی از این کودکان را لغزش دهد. ۳ احترام کنید و اگر برادرت به تو خطا ورزد او را تنبیه کن و اگر توبه کند او را ببخش. ۴ و هرگاه در روزی هفت مرتبه به تو گناه کند و در روزی هفت مرتبه، برگشته به تو گوید توبه می کنم، او را ببخش.»

۵ آنگاه رسولان به خداوند گفتند: «ایمان ما را زیاد کن.» ۶ خداوند گفت: «اگر ایمان به قدر دانه خردلی می داشتید، به این درخت ا فراغ می گفتید که کنده شده، در دریا نشانده شود، اطاعت شما می کرد.»

۷ «اما کیست از شما که غلامش به شخم کردن یا شبانی مشغول شود و وقتی که از صحرا آید، به وی گوید، بزودی بیا و بنشین. ۸ بلکه آیا بدو نمی گوید چیزی درست کن تا شام بخورم و کمر

آسانتر است که آسمان و زمین زایل شود، از آنکه یک نقطه از تورات ساقط گردد. ۱۸ هر که زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند زانی بُود و هر که زن مطلقه مردی را به نکاح خویش درآورد، زنا کرده باشد.»

ماجرای ثروتمند و فقیر

۱۹ «شخصی دولت مند بود که ارغوان و کتان می پوشید و هر روزه در عیاشی با جلال به سر می برد. ۲۰ و فقیری مقروح بود ایلعازر نام که او را بر درگاه او می گذاشتند، ۲۱ و آرزو می داشت که از پاره هایی که از خوان آن دولت مند می ریخت، خود را سیر کند. بلکه سگان نیز آمده زبان بر زخمهای او می مالیدند. ۲۲ باری آن فقیر بمرد و فرشتگان، او را به آغوش ابراهیم بردند و آن دولت مند نیز مرد و او را دفن کردند. ۲۳ پس چشمان خود را در عالم اموات گشوده، خود را در عذاب یافت، و ابراهیم را از دور و ایلعازر را در آغوشش دید. ۲۴ آنگاه به آواز بلند گفت، ای پدر من ابراهیم، بر من ترحم فرما و ایلعازر را بفرست تا سر انگشت خود را به آب تر ساخته زبان مرا خنک سازد، زیرا در این آتش معذبم. ۲۵ ابراهیم گفت، ای فرزند به خاطر آور که تو در ایام زندگانی چیزهای نیکوی خود را یافتی و همچنین ایلعازر چیزهای بد را، اما او اکنون در تسلی است و تو در عذاب. ۲۶ و علاوه بر این، در میان ما و شما ورطه عظیمی است، چنانچه آنانی که می خواهند از اینجا به نزد شما عبور کنند، نمی توانند و نه نشینندگان آنجا نزد ما توانند گذشت. ۲۷ گفت، ای پدر به تو التماس

گفت که، در فلان یا فلان جاست. زیرا اینک، ملکوت خدا در میان شما است.»^{۲۲} و به شاگردان خود گفت: «ایامی می‌آید که آرزو خواهید داشت که روزی از روزهای پسر انسان را ببینید و نخواهید دید.»^{۲۳} و به شما خواهند گفت: «اینک، در فلان یا فلان جاست، مروید و تعاقب آن مکنید.»^{۲۴} زیرا چون برق که از یک جانب زیر آسمان لامع شده تا جانب دیگر زیر آسمان درخشان می‌شود، پسر انسان در یوم خود همچین خواهد بود.^{۲۵} اما اول لازم است که او زحمات بسیار ببیند و از این فرقه مطرود شود.»^{۲۶} «و چنانکه در ایام نوح واقع شد، همانطور در زمان پسر انسان نیز خواهد بود،^{۲۷} که می‌خورند و می‌نوشیدند و زن و شوهر می‌گرفتند تا روزی که چون نوح داخل کشتی شد، طوفان آمده همه را هلاک ساخت.»^{۲۸} و همچنان که در ایام لوط شد که به خوردن و آشامیدن و خرید و فروش و زراعت و عمارت مشغول می‌بودند،^{۲۹} تا روزی که چون لوط از سدوم بیرون آمد، آتش و گوگرد از آسمان بارید و همه را هلاک ساخت.^{۳۰} بر همین منوال خواهد بود در روزی که پسر انسان ظاهر شود.^{۳۱} در آن روز هر که بر پشت بام باشد و اسباب او در خانه، نزول نکند تا آنها را بردارد؛ و کسی که در صحرا باشد همچین برنگردد.^{۳۲} زن لوط را به یاد آورید.^{۳۳} هر که خواهد جان خود را برهاند، آن را هلاک خواهد کرد و هر که آن را هلاک کند آن را زنده نگاه خواهد داشت.^{۳۴} به شما می‌گویم در آن شب دو نفر بر یک تخت خواهند بود، یکی برداشته و دیگری واگذارده خواهد شد.^{۳۵} و دو

خود را بسته مرا خدمت کن تا بخورم و بنوشم و بعد از آن تو بخور و بیاشام؟^۹ آیا از آن غلام منت می‌کشد از آنکه حکمهای او را به جا آورد؟ گمان ندارم.^{۱۰} همچنین شما نیز چون به هر چیزی که مأمور شده‌اید عمل کردید، گوید که غلامان بی‌منفعت هستیم زیرا که آنچه بر ما واجب بود به جا آوردیم.»

شفای ده جذامی

^{۱۱} و هنگامی که سفر به سوی اورشلم می‌کرد از میانهٔ سامره و جلیل می‌رفت.^{۱۲} و چون به قریه‌ای داخل می‌شد، ناگاه ده شخص ابرص به استقبال او آمدند و از دور ایستاده،^{۱۳} به آواز بلند گفتند: «ای عیسی خداوند بر ما ترحم فرما.»^{۱۴} او به ایشان نظر کرده، گفت: «بروید و خود را به کاهن بنمایید.» ایشان چون می‌رفتند، طاهر گشتند.^{۱۵} و یکی از ایشان چون دید که شفا یافته است، برگشته به صدای بلند خدا را تمجید می‌کرد.^{۱۶} و پیش قدم او به روی در افتاده، وی را شکر کرد. و او از اهل سامره بود.^{۱۷} عیسی ملتفت شده گفت: «آیا ده نفر طاهر نشدند؟ پس آن‌تُه کجا شدند؟^{۱۸} آیا هیچ کس یافت نمی‌شود که برگشته خدا را تمجید کند جز این غریب؟»^{۱۹} و بدو گفت: «برخاسته برو که ایمانت تو را نجات داده است.»

تعلیم درباره آمدن ملکوت خدا

^{۲۰} و چون فریسیان از او پرسیدند که ملکوت خدا کی می‌آید، او در جواب ایشان گفت: «ملکوت خدا با مراقبت نمی‌آید»^{۲۱} و نخواهد

دیگری باجگیر به هیکل رفتند تا عبادت کنند. ۱۱ آن فریسی ایستاده، بدینطور با خود دعا کرد که خدایا تو را شکر می‌کنم که مثل سایر مردم حریص و ظالم و زناکار نیستم و نه مثل این باجگیر. ۱۲ هر هفته دو مرتبه روزه می‌دارم و از آنچه پیدا می‌کنم، ده یک می‌دهم. ۱۳ اما آن باجگیر دور ایستاده، نخواست چشمان خود را به سوی آسمان بلند کند بلکه به سینه خود زده گفت: «خدایا بر من گناهکار ترحم فرما. ۱۴ به شما می‌گویم که این شخص، عادل کرده شده به خانه خود رفت به خلاف آن دیگر، زیرا هر که خود را برافرازد، پست گردد و هرکس خویشتن را فروتن سازد، سرافرازی یابد.»

برکت دادن کودکان

۱۵ پس اطفال را نیز نزد وی آوردند تا دست بر ایشان گذارد. اما شاگردانش چون دیدند، ایشان را نهیب دادند. ۱۶ ولی عیسی ایشان را خوانده، گفت: «بچه‌ها را واگذارید تا نزد من آیند و ایشان را ممانعت نکنید، زیرا ملکوت خدا برای مثل اینها است. ۱۷ به راستی به شما می‌گویم هر که ملکوت خدا را مثل طفل نپذیرد، داخل آن نگرده.»

جوان ثروتمند

۱۸ و یکی از رؤسا از وی سؤال نموده، گفت: «ای استاد نیکو چه کنم تا حیات جاودانی را وارث گردم؟» ۱۹ عیسی وی را گفت: «از بهر چه مرا نیکو می‌گویی و حال آنکه هیچ کس نیکو نیست جز یکی که خدا باشد. ۲۰ احکام را می‌دانی، زنا

زن که در یک جا دست‌آس کنند، یکی برداشته و دیگری واگذارده خواهد شد. ۳۶ و دو نفر که در مزرعه باشند، یکی برداشته و دیگری واگذارده خواهد شد. ۳۷ در جواب وی گفتند: «کجا ای خداوند.» گفت: «در هر جایی که لاش باشد، در آنجا کرکسان جمع خواهند شد.»

حکایت بیوه زن

و برای ایشان نیز مثلی آورد در اینکه ۱۸ می‌باید همیشه دعا کرد و کاهلی نورزید. ۲ پس گفت که «در شهری داوری بود که نه ترس از خدا و نه باکی از انسان می‌داشت. ۳ و در همان شهر بیوه زنی بود که پیش وی آمده می‌گفت، داد مرا از دشمنم بگیر. ۴ و تا مدتی به وی اعتنا ننمود؛ و اما بعد از آن با خود گفت، هر چند از خدا نمی‌ترسم و از مردم باکی ندارم، ۵ اما چون این بیوه زن مرا زحمت می‌دهد، به داد او می‌رسم، مبادا پیوسته آمده، مرا به رنج آورد.» ۶ خداوند گفت: «بشنوید که این داور بی‌انصاف چه می‌گوید؟ ۷ و آیا خدا برگزیدگان خود را که شبانه‌روز بدو استغاثه می‌کنند، دادرسی نخواهد کرد، اگرچه برای ایشان دیر غضب باشد؟ ۸ به شما می‌گویم که به زودی دادرسی ایشان را خواهد کرد. اما چون پسر انسان آید، آیا ایمان را بر زمین خواهد یافت؟»

حکایت دعای فریسی و باجگیر

۹ و این مثل را آورد برای بعضی که بر خود اعتماد می‌داشتند که عادل بودند و دیگران را حقیق می‌شمردند ۱۰ که «دو نفر یکی فریسی و

کشت و در روز سوم خواهد برخاست.»^{۳۴} اما ایشان چیزی از این امور نفهمیدند و این سخن از ایشان مخفی داشته شد و آنچه می گفت، درک نکردند.

شفای فقیر کور

^{۳۵} و چون نزدیک اریحا رسید، کوری برای گدایی بر سر راه نشسته بود.^{۳۶} و چون صدای گروهی را که می گذشتند شنید، پرسید: «چه چیز است؟»^{۳۷} گفتندش: «عیسی ناصری در گذر است.»^{۳۸} در حال فریاد برآورده گفت: «ای عیسی، ای پسر داود، بر من ترحم فرما.»^{۳۹} و هر چند آنانی که پیش می رفتند، او را نهیب می دادند تا خاموش شود، او بلندتر فریاد می زد که «پسر داودا بر من ترحم فرما.»^{۴۰} آنگاه عیسی ایستاده، فرمود تا او را نزد وی بیاورند. و چون نزدیک شد از وی پرسیده،^{۴۱} گفت: «چه می خواهی برای تو بکنم؟» عرض کرد «ای خداوند، تا بینا شوم.»^{۴۲} عیسی به وی گفت: «بینا شو که ایمانت تو را شفا داده است.»^{۴۳} در ساعت بینایی یافته، خدا را تمجید کنان از عقب او افتاد و جمیع مردم چون این را دیدند، خدا را تسبیح خواندند.

زکای باجگیر

پس وارد اریحا شده، از آنجا می گذشت.^{۱۹} که ناگاه شخصی زکی نام که رئیس باجگیران و دولتمند بود،^۳ خواست عیسی را ببیند که کیست و از کثرت خلق نتوانست، زیرا کوتاه قد بود.^۴ پس پیش دویده

مکن، قتل مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده و پدر و مادر خود را محترم دار.»^{۲۱} گفت: «جمیع اینها را از طفولیت خود نگاه داشته ام.»^{۲۲} عیسی چون این را شنید، بدو گفت: «هنوز تو را یک چیز باقی است. آنچه داری بفروش و به فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی داشت؛ پس آمده مرا متابعت کن.»^{۲۳} چون این را شنید محزون گشت، زیرا که دولت فراوان داشت.^{۲۴} اما عیسی چون او را محزون دید گفت: «چه دشوار است که دولتمندان داخل ملکوت خدا شوند.»^{۲۵} زیرا گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است از دخول دولتمندی در ملکوت خدا.»^{۲۶} اما شنوندگان گفتند: «پس که می تواند نجات یابد؟»^{۲۷} او گفت: «آنچه نزد مردم محال است، نزد خدا ممکن است.»^{۲۸} پطرس گفت: «اینک، ما همه چیز را ترک کرده، پیروی تو می کنیم.»^{۲۹} به ایشان گفت: «به راستی به شما می گویم، کسی نیست که خانه یا والدین یا زن یا برادران یا اولاد را برای ملکوت خدا ترک کند،^{۳۰} جز اینکه در این عالم چند برابر بیابد و در عالم آینده حیات جاودانی را.»

سومین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

^{۳۱} پس آن دوازده را برداشته، به ایشان گفت: «اینک، به اورشلیم می رویم و آنچه به زبان انبیا درباره پسر انسان نوشته شده است، به انجام خواهد رسید.^{۳۲} زیرا که او را به امت ها تسلیم می کنند و تمسخر و بی حرمتی کرده، آب دهان بر وی انداخته،^{۳۳} و تازیانه زده، او را خواهند

فرمود تا آن غلامانی را که به ایشان نقد سپرده بود حاضر کنند تا بفهمد هر یک چه سود نموده است. ۱۶ پس اولی آمده گفت، ای آقا قنطار توده قنطار دیگر نفع آورده است. ۱۷ بدو گفت، آفرین ای غلام نیکو؛ چونکه بر چیز کم امین بودی، برده شهر حاکم شو. ۱۸ و دیگری آمده گفت، ای آقا قنطار تو پنج قنطار سود کرده است. ۱۹ او را نیز فرمود، بر پنج شهر حکمرانی کن. ۲۰ و سومی آمده گفت، ای آقا اینک، قنطار تو موجود است، آن را در پارچه‌ای نگاه داشته‌ام. ۲۱ زیرا که از تو ترسیدم چونکه مرد تندخویی هستی. آنچه نگذاردای، برمی داری و از آنچه نکاشته‌ای درو می‌کنی. ۲۲ به وی گفت، از زبان خودت بر تو فتوی می‌دهم، ای غلام شریر. دانسته‌ای که من مرد تندخویی هستم که برمی دارم آنچه را نگذاشته‌ام و درو می‌کنم آنچه را نپاشیده‌ام. ۲۳ پس برای چه نقد مرا نزد صرافان نگذاردی تا چون آیم آن را با سود دریافت کنم؟ ۲۴ پس به حاضرین فرمود، قنطار را از این شخص بگیرید و به صاحب ده قنطار بدهید. ۲۵ به او گفتند، ای خداوند، وی ده قنطار دارد. ۲۶ زیرا به شما می‌گویم به هر که دارد داده شود و هر که ندارد آنچه دارد نیز از او گرفته خواهد شد. ۲۷ اما آن دشمنان من که نخواستند من بر ایشان حکمرانی نمایم، در اینجا حاضر ساخته پیش من به قتل رسانید.»

ورود مظفرانه عیسی به اورشلیم

۲۸ و چون این را گفت، پیش رفته، متوجه اورشلیم گردید. ۲۹ و چون نزدیک بیت فاجی

بر درخت افراغی برآمد تا او را ببیند، چونکه او می‌خواست از آن راه عبور کند. ۵ و چون عیسی به آن مکان رسید، بالا نگریده، او را دید و گفت: «ای زکی بشتاب و به زیر بیا زیرا که باید امروز در خانه تو بمانم.» ۶ پس به زودی پایین شده، او را به خرمی پذیرفت.

۷ و همه چون این را دیدند، همه کنان می‌گفتند که «در خانه شخصی گناهکار به میهمانی رفته است.» ۸ اما زکی برپا شده، به خداوند گفت: «اکنون ای خداوند نصف مایملک خود را به فقرا می‌دهم و اگر چیزی ناحق از کسی گرفته باشم، چهار برابر بدورد می‌کنم.» ۹ عیسی به وی گفت: «امروز نجات در این خانه پیدا شد. زیرا که این شخص هم پسر ابراهیم است.» ۱۰ زیرا که پسر انسان آمده است تا گمشده را بجوید و نجات بخشد.»

حکایت پادشاه و ده غلام

۱۱ و چون ایشان این را شنیدند، او متلی زیاد کرده آورد چونکه نزدیک به اورشلیم بود و ایشان گمان می‌بردند که ملکوت خدا می‌باید در همان زمان ظهور کند. ۱۲ پس گفت: «شخصی شریف به دیار بعید سفر کرد تا ملکی برای خود گرفته مراجعت کند. ۱۳ پس ده نفر از غلامان خود را طلبیده، ده قنطار به ایشان سپرده فرمود، تجارت کنید تا بیایم. ۱۴ اما اهل ولایت او، چونکه او را دشمن می‌داشتند، سفیران در عقب او فرستاده گفتند، نمی‌خواهیم این شخص بر ما سلطنت کند.»

۱۵ «و چون ملک را گرفته، مراجعت کرده بود،

سنگرها سازند و تو را احاطه کرده، از هر جانب محاصره خواهند نمود. ۴۴ و تو را و فرزندان را در اندرون تو بر خاک خواهند افکند و در تو سنگی بر سنگی نخواهند گذاشت زیرا که ایام تفتقد خود را ندانستی.»

تطهیر هیکل

۴۵ و چون داخل هیکل شد، کسانی را که در آنجا خرید و فروش می کردند، به بیرون نمودن آغاز کرد. ۴۶ و به ایشان گفت: «مکتوب است که خانه من خانه عبادت است اما شما آن را غار دزدان ساخته اید.» ۴۷ و هر روز در هیکل تعلیم می داد، اما رؤسای کهنه و کاتبان و اکابر قوم قصد هلاک نمودن او می کردند. ۴۸ و نیافتند چه کنند زیرا که تمامی مردم بر او آویخته بودند که از او بشنوند.

سؤال درباره اقتدار عیسی

۲ روزی از آن روزها واقع شد هنگامی که او قوم را در هیکل تعلیم و بشارت می داد که رؤسای کهنه و کاتبان با مشایخ آمده، ۲ به وی گفتند: «به ما بگو که به چه قدرت این کارها را می کنی و کیست که این قدرت را به تو داده است؟» ۳ در جواب ایشان گفت: «من نیز از شما چیزی می پرسم. به من بگویید. ۴ تعمید یحیی از آسمان بود یا از مردم؟» ۵ ایشان با خود اندیشیده، گفتند که «اگر گوییم از آسمان، به راستی گوید چرا به او ایمان نیاوردید؟» ۶ و اگر گوییم از انسان، تمامی قوم ما را سنگسار کنند زیرا یقین می دارند که یحیی نبی است.» ۷ پس

و بیت عنیا بر کوه مُسَمّی به زیتون رسید، دو نفر از شاگردان خود را فرستاده، ۳۰ گفت: «به آن قریه ای که پیش روی شما است بروید و چون داخل آن شدید، کوزه الاغی بسته خواهید یافت که هیچ کس بر آن هرگز سوار نشده. آن را باز کرده بیاورید. ۳۱ و اگر کسی به شما گوید، چرا این را باز می کنید، به وی گویید خداوند او را لازم دارد.» ۳۲ پس فرستادگان رفته آن چنانکه بدیشان گفته بود یافتند. ۳۳ و چون کوزه را باز می کردند، مالکانش به ایشان گفتند: «چرا کوزه را باز می کنید؟» ۳۴ گفتند: «خداوند او را لازم دارد.» ۳۵ پس او را به نزد عیسی آوردند و رخت خود را بر کره افکنده، عیسی را سوار کردند. ۳۶ و هنگامی که او می رفت جامه های خود را در راه می گسترند.

۳۷ و چون نزدیک به سرازیری کوه زیتون رسید، تمامی شاگردانش شادی کرده، به آواز بلند خدا را حمد گفتن شروع کردند، به سبب همه قوای که از او دیده بودند. ۳۸ و می گفتند: «مبارک باد آن پادشاهی که می آید به نام خداوند؛ صلح در آسمان و جلال در اعلی علین باد.» ۳۹ آنگاه بعضی از فریسیان از آن میان بدو گفتند: «ای استاد شاگردان خود را نهیب نما.» ۴۰ او در جواب ایشان گفت: «به شما می گویم اگر اینها ساکت شوند، به راستی سنگها به صدا آیند.»

۴۱ و چون نزدیک شده، شهر را نظاره کرد بر آن گریان گشته، ۴۲ گفت: «اگر تو نیز می دانستی هم در این زمان خود، آنچه باعث صلح تو می شد، ولی اکنون از چشمان تو پنهان گشته است. ۴۳ زیرا ایامی بر تو می آید که دشمنان گرد تو

مثل را درباره ایشان زده بود.

جواب دادند که «نمی‌دانیم از کجا بود.»^۸ عیسی به ایشان گفت: «من نیز شما را نمی‌گویم که این کارها را به چه قدرت به جا می‌آورم.»

سؤال درباره پرداخت باج و خراج

^{۲۰} و مراقب او بوده، جاسوسان فرستادند که خود را صالح می‌نمودند تا سخنی از او گرفته، او را به حکم و قدرت حاکم بسپارند.^{۲۱} پس از او سؤال نموده، گفتند: «ای استاد می‌دانیم که تو به راستی سخن می‌رانی و تعلیم می‌دهی و از کسی روداری نمی‌کنی، بلکه طریقت خدا را به صدق می‌آموزی.^{۲۲} آیا بر ما جایز هست که جزیه به قیصر بدهیم یا نه؟»^{۲۳} او چون مکر ایشان را درک کرد، بدیشان گفت: «مرا برای چه امتحان می‌کنید؟^{۲۴} دیناری به من نشان دهید. صورت و رقمش از کیست؟» ایشان در جواب گفتند: «از قیصر است.»^{۲۵} او به ایشان گفت: «پس مال قیصر را به قیصر رد کنید و مال خدا را به خدا.»^{۲۶} پس چون نتوانستند او را به سخنی در نظر مردم ملزم سازند، از جواب او در عجب شده، ساکت ماندند.

سؤال درباره قیامت

^{۲۷} و بعضی از صدوقیان که منکر قیامت هستند، پیش آمده، از وی سؤال کرده.^{۲۸} گفتند: «ای استاد، موسی برای ما نوشته است که اگر کسی را برادری که زن داشته باشد بمیرد و بی‌اولاد فوت شود، باید برادرش آن زن را بگیرد تا برای برادر خود نسلی آورد.^{۲۹} پس هفت برادر بودند که اولی زن گرفته، اولاد نآورده، فوت شد.^{۳۰} بعد دومین آن زن را گرفته، او نیز بی‌اولاد بمرد.^{۳۱} پس سومین او را گرفت و همچنین تا

حکایت باغبانهای ظالم

^۹ و این مثل را به مردم گفتن گرفت که «شخصی تاکستانی غرس کرد و به باغبانانش سپرده، مدت مدیدی سفر کرد.^{۱۰} و در موسم، غلامی نزد باغبانان فرستاد تا از میوه باغ بدو سپارند. اما باغبانان او را زده، تهی دست بازگردانیدند.^{۱۱} پس غلامی دیگر روانه نمود. او را نیز تازیانه زده، و بی‌حرمت کرده، تهی دست بازگردانیدند.^{۱۲} و باز سومی فرستاد. او را نیز مجروح ساخته، بیرون افکندند.^{۱۳} آنگاه صاحب باغ گفت، چه کنم؟ پسر حبیب خود را می‌فرستم شاید چون او را ببیند احترام خواهند نمود.^{۱۴} اما چون باغبانان او را دیدند، با خود تفکرکنان گفتند، این وارث می‌باشد، بیایید او را بکشیم تا میراث از آن ماگردد.^{۱۵} در حال او را از باغ بیرون افکنده، کشتند. پس صاحب باغ بدیشان چه خواهد کرد؟^{۱۶} او خواهد آمد و باغبانان را هلاک کرده، باغ را به دیگران خواهد سپرد.» پس چون شنیدند گفتند: «حاشا!»

^{۱۷} به ایشان نظر افکنده، گفت: «پس معنی این نوشته چیست، سنگی را که معماران رد کردند، همان سر زاویه شده است؟^{۱۸} و هر که بر آن سنگ افتد خرد شود، اما اگر آن بر کسی بیفتد او را نرم خواهد ساخت؟»^{۱۹} آنگاه رؤسای کهنه و کاتبان خواستند که در همان ساعت او را گرفتار کنند، اما از قوم ترسیدند زیرا که دانستند که این

خود گفت: ۴۶ «بپرهیزید از کاتبانی که خرامیدن در لباس دراز را می‌پسندند و سلام در بازارها و صدرکنایس و بالا نشستن در ضیافت‌ها را دوست می‌دارند. ۴۷ و خانه‌های بیوه زنان را می‌بلعند و دعا را به ریاکاری طول می‌دهند. اینها عذاب شدیدتر خواهند یافت.»

هدیه بیوه زن فقیر

۲۱ و نظر کرده، دولت‌مردانی را دید که هدایای خود را در بیت‌المال می‌اندازند. ۲ و بیوه زنی فقیر را دید که دو ریال در آنجا انداخت. ۳ پس گفت: «به راستی به شما می‌گویم این بیوه فقیر از جمیع آنها بیشتر انداخت. ۴ زیرا که همه ایشان از زیادتی خود در هدایای خدا انداختند، اما این زن از احتیاج خود تمامی معیشت خویش را انداخت.»

آینده جهان

۵ و چون بعضی ذکر هیکل می‌کردند که به سنگهای خوب و هدایا آراسته شده است گفت: ۶ «ایامی می‌آید که از این چیزهایی که می‌بینید، سنگی بر سنگی گذارده نشود، مگر اینکه به زیر افکنده خواهد شد.» ۷ و از او سؤال نموده، گفتند: «ای استاد پس این امور کی واقع می‌شود و علامت نزدیک شدن این وقایع چیست؟» ۸ گفت: «احتیاط کنید که گمراه نشوید. زیرا که بسا به نام من آمده خواهند گفت که، من هستم و وقت نزدیک است. پس از عقب ایشان مروید. ۹ و چون اخبار جنگها و فسادها را بشنوید، مضطرب مشوید زیرا که وقوع این امور اول

هفتمین و همه فرزندان آورده، مردند. ۳۲ و بعد از همه، آن زن نیز وفات یافت. ۳۳ پس در قیامت، زن کدام یک از ایشان خواهد بود، زیرا که هر هفت او را داشتند؟»

۳۴ عیسی در جواب ایشان گفت: «ابنای این عالم نکاح می‌کنند و نکاح کرده می‌شوند. ۳۵ اما آنانی که مستحق رسیدن به آن عالم و به قیامت از مردگان شوند، نه نکاح می‌کنند و نه نکاح کرده می‌شوند. ۳۶ زیرا ممکن نیست که دیگر بمیرند از آن جهت که مثل فرشتگان و پسران خدا می‌باشند، چونکه پسران قیامت هستند. ۳۷ و اما اینکه مردگان برمی‌خیزند، موسی نیز در ذکر بوته نشان داد، چنانکه خداوند را خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب خواند. ۳۸ و حال آنکه خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان است. زیرا همه نزد او زنده هستند.» ۳۹ پس بعضی از کاتبان در جواب گفتند: «ای استاد، نیکو گفتی.» ۴۰ و بعد از آن هیچ کس جرأت آن نداشت که از وی سؤال کند.

ناتوانی از جواب دادن به عیسی

۴۱ پس به ایشان گفت: «چگونه می‌گویند که مسیح پسر داود است ۴۲ و خود داود در کتاب مزمور می‌گوید، خداوند به خداوند من گفت به دست راست من بنشین ۴۳ تا دشمنان تو را پای انداز تو سازم؟ ۴۴ پس چون داود او را خداوند می‌خواند، چگونه پسر او می‌باشد؟»

هشدار به رهبران مذهبی

۴۵ و چون تمامی قوم می‌شنیدند، به شاگردان

جمع آمت‌ها به اسیری خواهند رفت و اورشلیم پایمال آمت‌ها خواهد شد تا زمانهای آمت‌ها به انجام رسد.»

بازگشت مسیح

۲۵ «و در آفتاب و ماه و ستارگان علامات خواهد بود و بر زمین تنگی و حیرت از برای آمت‌ها روی خواهد نمود به سبب شوریدن دریا و امواجش. ۲۶ و دل‌های مردم ضعف خواهد کرد از ترس و انتظار آن وقایعی که بر ربع مسکون ظاهر می‌شود، زیرا قوآت آسمان متزلزل خواهد شد. ۲۷ و آنگاه پسر انسان را خواهند دید که بر ابری سوار شده با قوت و جلال عظیم می‌آید.»

۲۸ «و چون ابتدای این چیزها بشود، راست شده، سرهای خود را بلند کنید از آن جهت که خلاصی شما نزدیک است.» ۲۹ و برای ایشان مثلی گفت که «درخت انجیر و سایر درختان را ملاحظه نمایید، ۳۰ که چون می‌بینید شکوفه می‌کند، خود می‌دانید که تابستان نزدیک است. ۳۱ و همچنین شما نیز چون ببینید که این امور واقع می‌شود، بدانید که ملکوت خدا نزدیک شده است. ۳۲ به راستی به شما می‌گویم که تا جمیع این امور واقع نشود، این فرقه نخواهد گذشت. ۳۳ آسمان و زمین زایل می‌شود اما سخنان من زایل نخواهد شد.»

انتظار برای بازگشت مسیح

۳۴ «پس خود را حفظ کنید مبادا دل‌های شما از پرخوری و مستی و اندیشه‌های دنیوی، سنگین گردد و آن روز ناگهان بر شما آید. ۳۵ زیرا که

ضروری است اما انتها در ساعت نیست.»

۱۱ پس به ایشان گفت: «قومی با قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند کرد. ۱۱ و زلزله‌های عظیم در جایها و قحطیها و وباها پدید و چیزهای هولناک و علامات بزرگ از آسمان ظاهر خواهد شد. ۱۲ و قبل از این همه، بر شما دست‌اندازی خواهند کرد و جفا نموده، شما را به کنایس و زندانها خواهند سپرد و در حضور سلاطین و حکام برای نام من خواهند برد. ۱۳ و این برای شما به شهادت خواهد انجامید. ۱۴ پس در دل‌های خود قرار دهید که برای حجت آوردن، پیشتر اندیشه نکنید، ۱۵ زیرا که من به شما زبانی و حکمتی خواهم داد که همه دشمنان شما با آن مقاومت و مباحثه نتوانند نمود. ۱۶ و شما را والدین و برادران و خویشان و دوستان تسلیم خواهند کرد و بعضی از شما را به قتل خواهند رسانید. ۱۷ و جمیع مردم برای نام من شما را نفرت خواهند کرد. ۱۸ و اما مویی از سر شما گم نخواهد شد. ۱۹ جانهای خود را به صبر دریابید.»

۲۰ «و چون ببینید که اورشلیم به لشکرها محاصره شده است، آنگاه بدانید که خرابی آن رسیده است. ۲۱ آنگاه هر که در یهودیه باشد، به کوهستان فرار کند و هر که در شهر باشد، بیرون رود و هر که در صحرا بود، داخل شهر نشود. ۲۲ زیرا که همان است ایام انتقام، تا آنچه مکتوب است تمام شود. ۲۳ اما وای بر آبستان و شیردهندگان در آن ایام، زیرا تنگی سخت بر روی زمین و غضب بر این قوم حادث خواهد شد. ۲۴ و به دم شمشیر خواهند افتاد و در میان

مهیا کنیم؟»^{۱۰} ایشان را گفت: «اینک، هنگامی که داخل شهر شوید، شخصی با سبوی آب به شما برمی خورد. به خانه‌ای که او درآید، از عقب وی بروید،^{۱۱} و به صاحب خانه گوید، استاد تو را می گوید مهمانخانه کجا است تا در آن فصّح را با شاگردان خود بخورم.^{۱۲} او بالاخانه‌ای بزرگ و مفروش به شما نشان خواهد داد؛ در آنجا مهیا سازید.»^{۱۳} پس رفته چنانکه به ایشان گفته بود یافتند و فصّح را آماده کردند.

شام آخر

^{۱۴} و چون وقت رسید، با دوازده رسول بنشست.^{۱۵} و به ایشان گفت: «اشتیاق بی نهایت داشتم که پیش از زحمت دیدنم، این فصّح را با شما بخورم.^{۱۶} زیرا به شما می گویم از این دیگر نمی خورم تا وقتی که در ملکوت خدا تمام شود.»^{۱۷} پس پیاله‌ای گرفته، شکر نمود و گفت: «این را بگیرید و در میان خود تقسیم کنید.^{۱۸} زیرا به شما می گویم که تا ملکوت خدا نیاید، از میوهٔ مو دیگر نخواهم نوشید.»^{۱۹} و نان را گرفته، شکر نمود و پاره کرده، به ایشان داد و گفت: «این است جسد من که برای شما داده می شود؛ این را به یاد من به جا آرید.»^{۲۰} و همچنین بعد از شام پیاله را گرفت و گفت: «این پیاله عهد جدید است در خون من که برای شما ریخته می شود.»^{۲۱} اما اینک، دست آن کسی که مرا تسلیم می کند با من در سفره است.^{۲۲} زیرا که پسر انسان برحسب آنچه مقدر است، می رود اما وای بر آن کسی که او را تسلیم کند.»^{۲۳} آنگاه از یکدیگر شروع کردند به پرسیدن که

مثل دامی بر جمیع سکنهٔ تمام روی زمین خواهد آمد.^{۳۶} پس در هر وقت دعا کرده، بیدار باشید تا شایستهٔ آن شوید که از جمیع این چیزهایی که به وقوع خواهد پیوست نجات یابید و در حضور پسر انسان بایستید.»^{۳۷} و روزها را در هیکل تعلیم می داد و شبها بیرون رفته، در کوه معروف به زیتون به سر می برد.^{۳۸} و هر بامداد قوم نزد وی در هیکل می شتافتند تا کلام او را بشنوند.

توطئه علیه عیسی

و چون عید فطیر که به فصّح معروف است نزدیک شد،^{۲۲} رؤسای کهنه و کاتبان مترصد می بودند که چگونه او را به قتل رسانند، زیرا که از قوم ترسیدند.

طرح خیانت یهودا

^۳ اما شیطان در یهودای مُسمّی به اسخریوطی که از جملهٔ آن دوازده بود داخل گشت،^۴ و او رفته با رؤسای کهنه و سرداران سپاه گفتگو کرد که چگونه او را به ایشان تسلیم کند.^۵ ایشان شاد شده، با او عهد بستند که نقدی به وی دهند.^۶ و او قبول کرده، در صدد فرصتی برآمد که او را در نهانی از مردم به ایشان تسلیم کند.

آماده کردن فصّح

^۷ اما چون روز فطیر که در آن می بایست فصّح را ذبح کنند رسید،^۸ پطرس و یوحنا را فرستاده، گفت: «بروید و فصّح را برای ما آماده کنید تا بخوریم.»^۹ به وی گفتند: «در کجا می خواهی

توشه‌دان را و کسی که شمشیر ندارد جامهٔ خود را فروخته، آن را بخرد. ۳۷ زیرا به شما می‌گویم که این نوشته در من می‌باید به انجام رسید، یعنی با گناهکاران محسوب شد؛ زیرا هر چه در خصوص من است، انقضا دارد.» ۳۸ گفتند: «ای خداوند اینک، دو شمشیر.» به ایشان گفت: «کافی است.»

باغ جتسیمانی

۳۹ و برحسب عادت بیرون شده، به کوه زیتون رفت و شاگردانش از عقب او رفتند. ۴۰ و چون به آن موضع رسید، به ایشان گفت: «دعا کنید تا در امتحان نیفتید.» ۴۱ و او از ایشان به مسافت پرتاپ سنگی دور شده، به زانو درآمد و دعا کرده، گفت: ۴۲ «ای پدر اگر بخواهی این پیاله را از من بگردان، اما نه به خواهش من بلکه به ارادهٔ تو.» ۴۳ و فرشته‌ای از آسمان بر او ظاهر شده، او را تقویت می‌نمود. ۴۴ پس به مجاهده افتاده، به سعی بلیغ‌تر دعا کرد، چنانکه عرق او مثل قطرات خون بود که بر زمین می‌ریخت. ۴۵ پس از دعا برخاسته، نزد شاگردان خود آمده، ایشان را از حزن در خواب یافت. ۴۶ به ایشان گفت: «برای چه در خواب هستید؟ برخاسته، دعا کنید تا در امتحان نیفتید!»

دستگیری عیسی

۴۷ و سخن هنوز بر زبانش بود که ناگاه جمعی آمدند و یکی از آن دوازده که یهودا نام داشت بر دیگران سبقت جسته، نزد عیسی آمد تا او را بوسد. ۴۸ و عیسی بدو گفت: «ای یهودا آیا به

کدام یک از ایشان باشد که این کار بکند؟ ۲۴ و در میان ایشان نزاعی نیز افتاد که کدام یک از ایشان بزرگتر می‌باشد. ۲۵ آنگاه به ایشان گفت: «سلاطین امت‌ها بر ایشان سروری می‌کنند و حکام خود را ولی نعمت می‌خوانند. ۲۶ اما شما چنین مباشید، بلکه بزرگتر از شما مثل کوچکتر باشد و پیشوا چون خادم. ۲۷ زیرا کدام یک بزرگتر است؟ آنگاه به غذا نشیند یا آنگاه خدمت کند؟ آیا نیست آنگاه نشسته است؟ اما من در میان شما چون خادم هستم. ۲۸ و شما کسانی می‌باشید که در امتحان‌های من با من به سر بردید. ۲۹ و من ملکوتی برای شما قرار می‌دهم چنانکه پدرم برای من مقرر فرمود، تا در ملکوت من از خوان من بخورید و بنوشید و بر کرسیها نشسته بر دوازده سبط اسرائیل داوری کنید.»

پیشگویی انکار پطرس

۳۱ پس خداوند گفت: «ای شمعون، ای شمعون، اینک، شیطان خواست شما را چون گندم غربال کند، ۳۲ اما من برای تو دعا کردم تا ایمانت تلف نشود؛ و هنگامی که تو بازگشت کنی برادران خود را استوار نما.» ۳۳ به وی گفت: «ای خداوند حاضرم که با تو بروم حتی در زندان و در موت.» ۳۴ گفت: «تو را می‌گویم ای پطرس، امروز خروس بانگ زنده باشد که سه مرتبه انکار خواهی کرد که مرا نمی‌شناسی.» ۳۵ و به ایشان گفت: «هنگامی که شما را بی‌کیسه و توشه‌دان و کفش فرستادم، به هیچ چیز محتاج شدید؟» گفتند: «هیچ.» ۳۶ پس به ایشان گفت: «اما الآن هر که کیسه دارد، آن را بردارد و همچنین

آن کلامی را که "خداوند به وی گفته بود به خاطر آورد که، قبل از بانگ زدن خروس سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد." ۶۲ پس پطرس بیرون رفته، زارزار بگریست.

۶۳ و کسانی که عیسی را گرفته بودند، او را تازیانه زده، تمسخر نمودند. ۶۴ و چشم او را بسته سیلی بر رویش زدند و از وی سؤال کرده، گفتند: «نبوت کن! که تو را زده است؟» ۶۵ و بسیار کفر دیگر به وی گفتند.

محکوم شدن عیسی

۶۶ و چون روز شد، اهل شورای قوم یعنی رؤسای کهنه و کاتبان فراهم آمده، در مجلس خود او را آورده ۶۷ گفتند: «اگر تو مسیح هستی به ما بگو.» او به ایشان گفت: «اگر به شما گویم مرا تصدیق نخواهید کرد. ۶۸ و اگر از شما سؤال کنم جواب نمی‌دهید و مرا رها نمی‌کنید. ۶۹ اما بعد از این پسر انسان به طرف راست قوت خدا خواهد نشست.» ۷۰ همه گفتند: «پس تو پسر خدا هستی؟» او به ایشان گفت: «شما می‌گویید که من هستم.» ۷۱ گفتند: «دیگر ما را چه حاجت به شهادت است؟ زیرا خود از زبانش شنیدیم.»

محاکمه در حضور پیلطس

۲۳ پس تمام جماعت ایشان برخاسته، او را نزد پیلطس بردند. ۲ و شکایت بر او آغاز نموده، گفتند: «این شخص را یافته‌ایم که قوم را گمراه می‌کند و از جزیه دادن به قیصر منع می‌نماید و می‌گوید که خود مسیح و پادشاه است.» ۳ پس پیلطس از او پرسیده، گفت: «آیا

بوسه پسر انسان را تسلیم می‌کنی؟» ۴۹ رفقاییش چون دیدند که چه می‌شود، عرض کردند، خداوندا به شمشیر بزنیم؟» ۵۰ و یکی از ایشان، غلام رئیس کهنه را زده، گوش راست او را از تن جدا کرد. ۵۱ عیسی متوجه شده گفت: «تا به این بگذارید.» و گوش او را لمس نموده، شفا داد.

۵۲ پس عیسی به رؤسای کهنه و سرداران سپاه هیکل و مشایخی که نزد او آمده بودند گفت: «گویا بر دزد با شمشیرها و چوبها بیرون آمدید. ۵۳ وقتی که هر روزه در هیکل با شما می‌بودم دست بر من دراز نکردید، اما این است ساعت شما و قدرت ظلمت.»

انکار پطرس

۵۴ پس او را گرفته بردند و به سرای رئیس کهنه آوردند و پطرس از دور از عقب می‌آمد. ۵۵ و چون در میان ایوان آتش افروخته، گردش نشسته بودند، پطرس در میان ایشان بنشست. ۵۶ آنگاه کنیزکی چون او را در روشنی آتش نشسته دید، بر او چشم دوخته، گفت: «این شخص هم با او می‌بود.» ۵۷ او وی را انکار کرده، گفت: «ای زن او را نمی‌شناسم.» ۵۸ بعد از زمانی دیگری او را دیده گفت: «تو از اینها هستی.» پطرس گفت: «ای مرد، من نیستم.» ۵۹ و چون تخمیناً یک ساعت گذشت، یکی دیگر با تأکید گفت: «بلاشک این شخص از رفقای او است زیرا که جلیلی هم هست.» ۶۰ پطرس گفت: «ای مرد نمی‌دانم چه می‌گویی؟» در همان ساعت که این را می‌گفت، خروس بانگ زد. ۶۱ آنگاه خداوند روگردانیده، به پطرس نظر افکند. پس پطرس

می‌کنید اثری نیافتیم. ۱۵ و نه هیروودیس هم زیرا که شما را نزد او فرستادم و اینک، هیچ عمل مستوجب قتل از او صادر نشده است. ۱۶ پس او را تنبیه نموده، رها خواهم کرد.» ۱۷ زیرا او را لازم بود که هر عیدی کسی را برای ایشان آزاد کند. ۱۸ آنگاه همه فریاد کرده، گفتند: «او را هلاک کن و بَرآبَا را برای ما رها فرما.» ۱۹ و او شخصی بود که به سبب شورش و قتل که در شهر واقع شده بود، در زندان افکنده شده بود. ۲۰ باز پیلاطس ندا کرده، خواست که عیسی را رها کند. ۲۱ اما ایشان فریاد زده گفتند: «او را مصلوب کن، مصلوب کن.» ۲۲ بار سوم به ایشان گفت: «چرا؟ چه بدی کرده است؟ من در او هیچ علت قتل نیافتم. پس او را تأدیب کرده رها می‌کنم.» ۲۳ اما ایشان به صداهای بلند مبالغه نموده، خواستند که مصلوب شود و آوازهای ایشان و رؤسای کهنه غالب آمد. ۲۴ پس پیلاطس فرمود که برحسب خواهش ایشان بشود. ۲۵ و آن کس را که به سبب شورش و قتل در زندان حبس بود که خواستند، رها کرد و عیسی را به خواهش ایشان سپرد.

در راه جلجتا

۲۶ و چون او را می‌بردند، شمعون قیروانی را که از صحرا می‌آمد مجبور ساخته، صلیب را بر او گذاردند تا از عقب عیسی ببرد. ۲۷ و گروهی بسیاری از قوم و زنانی که سینه می‌زدند و برای او ماتم می‌گرفتند، در عقب او افتادند. ۲۸ آنگاه عیسی به سوی آن زنان روی گردانیده، گفت: «ای دختران اورشلیم برای من گریه نکنید، بلکه

تو پادشاه یهود هستی؟» او در جواب وی گفت: «تو می‌گویی.» ۴ آنگاه پیلاطس به رؤسای کهنه و جمیع قوم گفت که «در این شخص هیچ عیبی نمی‌یابم.» ۵ ایشان شدت نموده، گفتند که «قوم را می‌شوراند و در تمام یهودیه از جلیل گرفته تا به اینجا تعلیم می‌دهد.»

محاکمه در حضور هیروودیس

۶ چون پیلاطس نام جلیل را شنید، پرسید که «آیا این مرد جلیلی است؟» ۷ و چون مطلع شد که از ولایت هیروودیس است او را نزد وی فرستاد، چونکه هیروودیس در آن ایام در اورشلیم بود. ۸ اما هیروودیس چون عیسی را دید، به غایت شاد گردید زیرا که مدت مدیدی بود می‌خواست او را ببیند چونکه شهرت او را بسیار شنیده بود و مترصد می‌بود که معجزه‌ای از او ببیند. ۹ پس چیزهای بسیار از وی پرسید اما او به وی هیچ جواب نداد. ۱۰ و رؤسای کهنه و کاتبان حاضر شده، به شدت تمام بر وی شکایت می‌نمودند. ۱۱ پس هیروودیس با لشکریان خود او را افتضاح نموده و تمسخر کرده، لباس فاخر بر او پوشانید و نزد پیلاطس او را باز فرستاد. ۱۲ و در همان روز پیلاطس و هیروودیس با یکدیگر مصالحه کردند، زیرا قبل از آن در میانشان دشمنی بود.

صدور حکم مصلوب شدن

۱۳ پس پیلاطس رؤسای کهنه و سرداران و قوم را خوانده، ۱۴ به ایشان گفت: «این مرد را نزد من آوردید که قوم را می‌شوراند. اکنون من او را در حضور شما امتحان کردم و از آنچه بر او ادعا

چونکه جزای اعمال خود را یافته‌ایم، اما این شخص هیچ کار بی جا نکرده است.»^{۴۲} پس به عیسی گفت: «ای خداوند، مرا به یاد آور هنگامی که به ملکوت خود آیی.»^{۴۳} عیسی به وی گفت: «به راستی به تو می‌گویم امروز با من در فردوس خواهی بود.»

جان سپردن عیسی

^{۴۴} و تخمیناً از ساعت ششم تا ساعت نهم، ظلمت تمام روی زمین را فرو گرفت.^{۴۵} و خورشید تاریک گشت و پرده قدس از میان بشکافت.^{۴۶} و عیسی به آواز بلند صدا زده، گفت: «ای پدر به دستهای تو روح خود را می‌سپارم.» این را بگفت و جان را تسلیم نمود.^{۴۷} اما استوار چون این ماجرا را دید، خدا را تمجید کرده، گفت: «در حقیقت، این مرد صالح بود.»^{۴۸} و تمامی گروه که برای این تماشای جمع شده بودند چون این وقایع را دیدند، سینه زنان برگشتند.^{۴۹} و جمیع آشنایان او از دور ایستاده بودند، با زنانی که از جلیل او را متابعت کرده بودند تا این امور را ببینند.

تدفین عیسی

^{۵۰} و اینک، یوسف نامی از اهل شورا که مرد نیکو و صالح بود،^{۵۱} که در رأی و عمل ایشان مشارکت نداشت و از اهل رامه، شهری از شهرهای یهود بود و انتظار ملکوت خدا را می‌کشید،^{۵۲} نزدیک پیلاطس آمده، جسد عیسی را طلب نمود.^{۵۳} پس آن را پایین آورده، در کتان پیچید و در قبری که از سنگ تراشیده

برای خود و اولاد خود ماتم کنید.^{۲۹} زیرا اینک، ایامی می‌آید که در آنها خواهند گفت، برکت می‌گیرند نازادگان و رحم‌هایی که بار نیاورند و پستانهایی که شیر ندادند.^{۳۰} و در آن هنگام به کوه‌ها خواهند گفت که، بر ما بیفتید و به تلها که ما را پنهان کنید.^{۳۱} زیرا اگر این کارها را به چوب تر کردند، به چوب خشک چه خواهد شد؟»

مصلوب شدن عیسی

^{۳۲} و دو نفر دیگر را که خطاکار بودند نیز آوردند تا ایشان را با او بکشند.^{۳۳} و چون به موضعی که آن را کاسه سر می‌گویند رسیدند، او را در آنجا با آن دو خطاکار، یکی بر طرف راست و دیگری بر چپ او مصلوب کردند.

^{۳۴} عیسی گفت: «ای پدر اینها را بیامرز، زیرا که نمی‌دانند چه می‌کنند.» پس جامه‌های او را تقسیم کردند و قرعه افکندند.^{۳۵} و گروهی به تماشای ایستاده بودند. و بزرگان نیز تمسخرکنان با ایشان می‌گفتند: «دیگران را نجات داد. پس اگر او مسیح و برگزیده خدا می‌باشد خود را برهاند.»^{۳۶} و سپاهیان نیز او را تمسخر می‌کردند و آمده، او را سرکه می‌دادند،^{۳۷} و می‌گفتند: «اگر تو پادشاه یهود هستی خود را نجات ده.»^{۳۸} و بر سر او تقصیرنامه‌ای نوشتند به خط یونانی و رومی و عبرانی که «این است پادشاه یهود.»

^{۳۹} و یکی از آن دو خطاکار مصلوب بر وی کفر گفت که «اگر تو مسیح هستی خود را و ما را برهان.»^{۴۰} اما آن دیگری جواب داده، او را نهیب کرد و گفت: «مگر تو از خدا نمی‌ترسی؟ چونکه تو نیز زیر همین حکمی.^{۴۱} و اما ما به انصاف،

نکردند. ۱۲ اما پطرس برخاسته، دوان دوان به سوی قبر رفت و خم شده، کفن را تنها گذاشته دید. و از این ماجرا در عجب شده، به خانه خود رفت.

در راه عمواس

۱۳ و اینک، در همان روز دو نفر از ایشان می‌رفتند به سوی قریه‌ای که از اورشلیم به مسافت شصت تیر پرتاب دور بود و عمواس نام داشت. ۱۴ و با یکدیگر از تمام این وقایع گفتگو می‌کردند. ۱۵ و چون ایشان در مکالمه و مباحثه می‌بودند، ناگاه خود عیسی نزدیک شده، با ایشان همراه شد. ۱۶ ولی چشمان ایشان بسته شد تا او را نشناسند. ۱۷ او به ایشان گفت: «چه حرفها است که با یکدیگر می‌زنید و راه را به کدورت می‌پیمایید؟» ۱۸ یکی که کلیوپاس نام داشت در جواب وی گفت: «مگر تو در اورشلیم غریب و تنها هستی و از آنچه در این ایام در اینجا واقع شد واقف نیستی؟» ۱۹ به ایشان گفت: «چه چیز است؟» گفتندش: «درباره عیسی ناصری که مردی بود نبی و قادر در فعل و قول در حضور خدا و تمام قوم، ۲۰ و چگونه رؤسای کهنه و حکام ما او را به فتوای قتل سپردند و او را مصلوب ساختند. ۲۱ اما ما امیدوار بودیم که همین است آنکه می‌باید اسرائیل را نجات دهد. و علاوه بر این همه، امروز از وقوع این امور روز سوم است، ۲۲ و بعضی از زنان ما هم ما را به حیرت انداختند که بامدادان نزد قبر رفتند، ۲۳ و جسد او را نیافته، آمدند و گفتند که فرشتگان را در رؤیا دیدیم که گفتند او زنده شده است. ۲۴ و

بود و هیچ کس ابداً در آن دفن نشده بود سپرد. ۲۵ و آن روز تهیه بود و سبّت نزدیک می‌شد. ۲۵ و زنانی که در عقب او از جلیل آمده بودند، از پی او رفتند و قبر و چگونگی گذاشته شدن بدن او را دیدند. ۲۶ پس برگشته، حنوط و عطریات مهیا ساختند و روز سبّت را به حسب حکم آرام گرفتند.

قیام عیسی مسیح

۲۴

پس در روز اول هفته، هنگام سپیده صبح، حنوطی را که درست کرده بودند با خود برداشته، به سر قبر آمدند و بعضی دیگران همراه ایشان. ۲ و سنگ را از سر قبر غلطانیده دیدند. ۳ چون داخل شدند، جسد خداوند عیسی را نیافتند. ۴ و واقع شد هنگامی که ایشان از این امر متحیر بودند که ناگاه دو مرد در لباس درخشانه نزد ایشان بایستادند. ۵ و چون ترسان شده، سرهای خود را به سوی زمین افکنده بودند، به ایشان گفتند: «چرا زنده را از میان مردگان می‌طلبید؟ ۶ در اینجا نیست، بلکه برخاسته است. به یاد آورید که چگونه وقتی که در جلیل بود شما را خبر داده، ۷ گفت، ضروری است که پسر انسان به دست مردم گناهکار تسلیم شده، مصلوب گردد و روز سوم برخیزد.» ۸ پس سخنان او را به‌خاطر آوردند. ۹ و از سر قبر برگشته، آن یازده و دیگران را از همه این امور مطلع ساختند. ۱۰ و مریم مجدلیه و یونا و مریم مادر یعقوب و دیگر رفقای ایشان بودند که رسولان را از این چیزها مطلع ساختند. ۱۱ اما سخنان زنان را هذیان پنداشته، باور

ترسان شده، گمان بردند که روحی می‌بیند.^{۳۸} به ایشان گفت: «چرا مضطرب شدید و برای چه در دل‌های شما شُبُهات روی می‌دهد؟^{۳۹} دستها و پایهایم را ملاحظه کنید که من خود هستم و دست بر من گذارده بینید، زیرا که روح گوشت و استخوان ندارد، چنانکه می‌نگرید که در من است.»^{۴۰} این را گفت و دستها و پایهای خود را بدیشان نشان داد.^{۴۱} و چون ایشان هنوز از خوشی تصدیق نکرده، در عجب مانده بودند، به ایشان گفت: «چیز خوراکی در اینجا دارید؟»^{۴۲} پس قدری از ماهی بریان و از شانهٔ عسل به وی دادند.^{۴۳} پس آن را گرفته پیش ایشان بخورد.

عیسی در اورشلیم با شاگردان

^{۴۴} و به ایشان گفت: «همین است سخنانی که وقتی با شما بودم گفتم ضروری است که آنچه در تورات موسی و صحف انبیا و مزمور دربارهٔ من مکتوب است به انجام رسد.»^{۴۵} و در آن وقت ذهن ایشان را روشن کرد تا کتب را بفهمند.^{۴۶} و به ایشان گفت: «بر همین منوال مکتوب است و بدینطور سزاوار بود که مسیح زحمت کشد و روز سوم از مردگان برخیزد.^{۴۷} و از اورشلیم شروع کرده، موعظه به توبه و آمرزش گناهان در همهٔ اَمت‌ها به نام او کرده شود.^{۴۸} و شما شاهد بر این امور هستید.^{۴۹} و اینک، من موعود پدر خود را بر شما می‌فرستم. پس شما در شهر اورشلیم بمانید تا وقتی که به قوت از اعلی آراسته شوید.»

صعود عیسی به آسمان

^{۵۰} پس ایشان را بیرون از شهر تا بیت عتیّا برد

جمعی از رفقای ما به سر قبر رفته، آن چنانکه زنان گفته بودند یافتند، اما او را ندیدند.»

^{۲۵} او به ایشان گفت: «ای بی‌فهمان و سست‌دلان از ایمان آوردن به آنچه انبیا گفته‌اند.^{۲۶} آیا نمی‌بایست که مسیح این زحمات را بیند تا به جلال خود برسد؟»^{۲۷} پس از موسی و سایر انبیا شروع کرده، اخبار خود را در تمام کتب برای ایشان شرح فرمود.

^{۲۸} و چون به آن دهی که عازم آن بودند رسیدند، او قصد نمود که دورتر رود.^{۲۹} و ایشان اصرار کرده، گفتند که «با ما باش. چونکه شب نزدیک است و روز به آخر رسیده.» پس داخل گشته، با ایشان توقف نمود.^{۳۰} و چون با ایشان نشسته بود، نان را گرفته، برکت داد و پاره کرده، به ایشان داد.^{۳۱} که ناگاه چشمانشان باز شده، او را شناختند. و در ساعت از ایشان غایب شد.^{۳۲} پس با یکدیگر گفتند: «آیا دل در درون ما نمی‌سوخت، وقتی که در راه با ما تکلم می‌نمود و کتب را برای ما تفسیر می‌کرد؟»^{۳۳} و در آن ساعت برخاسته، به اورشلیم مراجعت کردند و آن یازده را یافتند که با رفقای خود جمع شده ^{۳۴} می‌گفتند: «خداوند در حقیقت برخاسته و به شمعون ظاهر شده است.»^{۳۵} و آن دو نفر نیز از سرگذشت راه و کیفیت شناختن او هنگام پاره کردن نان خبر دادند.

ظاهر شدن بر شاگردان

^{۳۶} و ایشان در این گفتگو می‌بودند که ناگاه عیسی خود در میان ایشان ایستاده، به ایشان گفت: «سلام بر شما باد.»^{۳۷} اما ایشان لرزان و

و دستهای خود را بلند کرده، ایشان را برکت داد. ۵۲ پس او را پرستش کرده، با خوشی عظیم به
 ۵۱ و چنین شد که در حین دادنِ ایشان، از سوی اورشلیم برگشتند. ۵۳ و پیوسته در هیکل
 ایشان جداگشته، به سوی آسمان بالا برده شد. مانده، خدا را حمد و سپاس می‌گفتند. آمین.